

بازگشت به خیابان: درباره‌ی خیزش‌های اعتراضی فراگیر در ایران

امین حسوری

مقدمه:

تحلیل وضعیت و تحولات تاریخی جامعه‌ی ایران (همانند هر جامعه‌ی به‌شدت بسته‌ی دیگر) بسیار دشوار است، چراکه مطالعات تجربی مستقل و داده‌های قابل اتکای اندکی درباره‌ی نحوه‌ی پویش سپهرهای مختلف برسازنده‌ی این جامعه وجود دارد. گزارش‌ها و آمارها و اخبار نهادهای دولتی و شبه‌دولتی وابسته به حاکمیت به‌شدت ناقص، متناقض و تحریف‌شده‌اند؛ بنا به این محدودیت‌ها، آرایش درونی و نحوه‌ی توزیع قدرت در ساختار حاکمیت و مسیر واقعی تحولات انضمامی آن در سال‌های اخیر، برای ناظران بیرونی راز سربه‌مهری مانده است. همین معضل در مورد فرآیندهای تصمیم‌گیری کلان و مضامین و رانه‌ها و جهت‌گیری‌های واقعی آن‌ها صادق است. آنچه از خلال ستیزها و افشاگری‌ها و ائتلاف‌های جناحی و در قالب اسناد و گزارش‌ها و اخبار درج‌شده در رسانه‌های رسمی و نیمه‌رسمی بیرون می‌آید، بیشتر سیمای فوقانی کوه یخ را نمایان می‌سازد (که حتی آن هم، به دلیل انبوه تناقضات موجود در این‌گونه اسناد و گزارش‌ها، تصویری مغشوش و ناتمام است). بخش تعیین‌کننده‌ی داده‌ها اما همان بخش مفقوده‌ای است که می‌تواند تصویرپردازی اولیه از پیکر زیرین کوه یخ را ممکن سازند. بنابراین، در فقدان دسترسی به چنین داده‌هایی، امر تحلیل بیش از هر چیز تلاش برای گمانه‌زنی منطقی از دل مشاهدات و داده‌های متناقض موجود است؛ کاری که اگرچه فی‌نفسه با ضریب‌خطای بالایی همراه است [رجوع کنید به پیوست ۱]، اما تاجایی که فهم بهتر وضعیت برای جهت‌گیری و مداخله‌گری سیاسی (تصور می‌کنم این دخالت‌گری بخشی از تعهد سیاسی نیروهای چپ باشد) ضروری است، گریزی از آن نخواهد بود. با این همه، در این نوع تحلیل‌های گمانه‌پردازانه خطوط راهنمای مهمی هم وجود دارد: نظریه‌های عام (در سطوح مختلف تجرید)، تاریخ نزدیک جوامع بشری و تحولات جهان معاصر (از جمله و به‌ویژه خطوط کلی مسیر طی‌شده در جامعه‌ی ما)، تاریخ فرازوفرودها و دستاوردهای پراتیک مبارزات تحول‌طلبانه، و سرانجام چارچوبی هنجاری که نحوه‌ی گزینش و وزن‌دهی این خطوط راهنمای سه‌گانه و نوع سنتز کاربردی آن‌ها برای خوانش از یک وضعیت یا تحول تاریخی معین را متأثر می‌سازد. از این نظر، در وضعیتی که ما امروزه با آن مواجهیم، هر تحلیل‌گری خواه‌ناخواه (فارغ از میزان خودآگاهی‌اش به بنیادهای فرآیند تحلیل) به‌درجاتی این خطوط راهنما را در خدمت فهم گمانه‌پردازانه‌ی خویش از داده‌های پراکنده و متناقض موجود قرار می‌دهد.

متنی که پیش رو دارید، نسبت به موضوع محوری خویش با همه‌ی این تنگناها و دشواری‌ها و امکانات شکننده و ناتمام روبروست. اما با این وجود، مولف بر این باور است که اگر تحلیلی ناظر بر مداخله‌گری در جنبش‌های سیاسی در زمان وقوع آن‌ها باشد ناچار است خطر کند و با چشم‌پوشی از کمال‌گرایی و دقت تحلیلی، در سطح امکانات مادی موجود به گمانه‌پردازی‌های تحلیلی یا طرح برخی فرضیه‌های محتمل بسنده کند. پس، آنچه در پی می‌آید یک گمانه‌زنی تحلیلی ناگزیر است که به‌رغم درجاتی از خطا، دست‌کم به‌لحاظ منطقی و نظری و شواهد تاریخی وسیع‌تر، تماماً بی‌بنیاد نیست (یا می‌کوشد نباشد)، و لذا همچون طرحی فرضیه‌وار، راه‌شناسایی و تصحیح خطاها را باز می‌گذارد، و در نتیجه امکان تکمیل جمعی این طرح تحلیلی را فراهم می‌سازد. به‌این اعتبار، متن حاضر ضمن ادعای پیشینی به نقایص و تک‌سویگی‌های خویش، امید دارد که بتواند بخشی از مباحثات ضروری زنده‌ای باشد که یکدیگر را تصحیح و تکمیل می‌کنند تا تصویر روشن‌تری از موضوع زنده‌ی امروز ترسیم کنند^۱؛ یعنی این پرسش مهم سوزان که: اعتراضات توده‌ای خیابانی فعلی در شهرهای مختلف ایران چرا و چگونه و بر چه بستر عینی و تاریخی‌ای زاده شد؟ حامل چه خصلت‌ها و پتانسیل‌هایی است؟ با چه موانع و خطرانی روبروست و به‌کدام سو می‌تواند برود؟ و بر این اساس، چه (ضرورت‌ها یا) امکاناتی برای دخالت‌گری در آن از منظر چپ وجود دارد؟

۱. پیش‌زمینه‌ی تاریخی نزدیک

از آخرین باری که بخشی از مردم ایران خیابان‌ها را محل مصاف با حاکمیت یا دست‌کم طرح مستقیم بخشی از مطالبات‌شان قرار دارند حدود هشت سال می‌گذرد. سرکوب و شکست اعتراضات خیابانی ۱۳۸۸ (جنبش سبز) به سرخوردگی عمومی وسیعی منجر شد که در پی آن پهنه‌ی سیاست با سهولت و در ابعاد هرچه بیشتری به انحصار حاکمان و وابستگان و منادیان آن درآمد. این انسداد و ناامیدی فراگیر به‌سهم خود زمینه‌ساز ادغام نسبی بخش بزرگی از جامعه در گفتمان جدید حاکمیت گردید، روندی که با اقبال مردم به انتخاب پرشور «روحانی» در سال ۱۳۹۲ آغاز شد و به‌زودی در پروژه‌ی «آشتی ملی» به‌طور نمایانی به رویکرد مسلط بدل شد؛ طبعاً در شکل‌گیری و پویایی این روند عوامل مهم دیگری هم دخیل بودند، از جمله حادث شدن تنش‌های بین‌المللی بر سر مساله‌ی هسته‌ای ایران و در پی آن تشدید تحریم‌های اقتصادی و تبعات مخرب آن بر معیشت و زیست روزانه‌ی مردم، افزایش خطر تهاجم نظامی ایالات متحد آمریکا و متحدانش به ایران، و نیز تداوم و تعمیق شکاف‌ها و بحران‌های اجتماعی و اقتصادی که جامعه‌ی ناامید ما، ظاهراً در نبود چشم‌انداز مردمی (از پایین) برای رفع یا دست‌کم کاهش آن‌ها، به حل فرادستانه‌ی آن از سوی دولت جدید امید بسته بود، دولتی که با زیرکی رندانه‌ی تمامی بحران‌های کشور (از جمله بحرانی‌شدن مساله‌ی هسته‌ای) را نتیجه‌ی سیاست‌های هشت ساله‌ی دولت احمدی‌نژاد قلمداد می‌کرد و اینک به‌میانجی توافق استراتژیک با غرب بر سر مساله‌ی هسته‌ای، در سطحی وسیع و وجهه‌ای نجات‌بخش (همچون بدیلی واقعی بر ناکارآمدی‌های دولت قبلی) یافته بود. باری، سیاست بار دیگر به دستان نخبگان سپرده شد و رسانه‌های هوادار دولت به مردم گوشزد

۱. از آنجا که تدوین داده‌ها و نگارش این متن عمدتاً طی روزهای نهم تا یازدهم دی‌ماه انجام شده است، بانظر به روند شتابان رویدادها، روشن است که باید بسیاری از اطلاعات طرح‌شده در این نوشتار را موقتی و ناتمام تلقی کرده و یا به‌روز رسانی نمود. باید ادعای کرد سرعت پیشروی اعتراضات و رویدادها چنان بالاست که دشوار بتوان آن‌ها تصویری کلی از آن را در قاب هیچ متنی به چنگ آورد.

می‌کردند که باید صبور باشند چون آنچه دولت قبلی به‌طور بنیانی در همه‌ی عرصه‌ها ویران کرده است، به‌زودی و به‌سادگی قابل ترمیم و بازسازی نیست؛ از سوی دیگر، فعالین سیاسی-مدنی ادغام‌شده در گفتمان آشتی ملی نیز در شبکه‌های اجتماعی مجازی به مردم امید می‌دادند که «راه درست سیاست‌ورزی همین است که به دولت جدید اعتماد کنیم تا بتواند کارش را به‌درستی انجام دهد؛ البته می‌توانیم و می‌باید خطاها و کج‌روی‌های دولت جدید را با نگاهی انتقادی رصد کنیم، اما در نحوه‌ی طرح و بیان آن‌ها باید تدبیر به‌خرج دهیم تا مخالفان تندرویی دولت امکان سوءاستفاده نیابند». در چنین بستری، بحرانی‌تر شدن وضعیت خاورمیانه، به‌ویژه با گسترش نفوذ نظامی داعش در عراق و سوریه، امکان مشروعیت‌بخشی نسبی به سیاست‌های مداخله‌جویانه‌ی حاکمیت ایران در عراق و سوریه را فراهم ساخت و مشخصاً گفتمانی قدرت‌مدار شکل گرفت که با برجسته‌سازی «نیاز به امنیت ملی و داخلی»، می‌کوشید بر تضادها و بحران‌های داخلی و ضرورت‌های سیاسی مربوط به آنها سرپوش بگذارد، و از قضا فضای عمومی مهیای رشد و گسترش سریع این گفتمان بود، طوری که به‌زودی سردار سلیمانی (فرمانده‌ی نیروهای سپاه قدس در سوریه و عراق) برای بسیاری بیش‌وکم به نمادی از «قهرمان ملی» بدل شد. حتی طیفی از فعالین چپ (و به‌ویژه از میان چپ‌های همسو با اصلاح‌طلبان یا همراهان سابق جنبش ۸۸) با رویکردی متکی بر اولویت مبارزه‌ی امپریالیستی (آنتی-امپ)، به مدافعان پرشور امنیت ملی بدل شدند و لاجرم به توجیه‌کنندگان سیاست‌های حاکمیت بدل شدند. در نتیجه، برای مثال، درک انتقادی نسبتاً سراسری که از جایگاه و نفوذ و کارکردهای سپاه پاسداران (به‌مثابه‌ی مهم‌ترین فاعلیت اقتصادی و سیاسی و نظامی-امنیتی در رویه‌های ستم‌بار و سرکوب‌گرانه‌ی حاکم) وجود داشت، به‌رابطه‌ای دوپهلوی (عشق و نفرت؟) بدل شد، چرا که سپاه پاسداران خود را یگانه مدافع امنیت ملی قلمداد می‌کرد. بنابراین، چنین به‌نظر می‌رسید که هرچه شرایط زیست عمومی مردم دشوارتر و ناامن‌تر و ناپایدارتر می‌شد، میل و نیاز آنان به ثبات و امنیت آن‌ها را به هم‌سوئی بیشتر با قدرت‌مندان سوق می‌داد، چرا که آنان عمدتاً از یک‌سو تحت شرایط موجود دچار ناامیدی مفرط سیاسی و بی‌باوری مطلق به توان‌مندی‌های خود بودند، و از سوی دیگر، قدرت حاکمیت و به‌ویژه قدرت «دست نامرئی» نظامی-امنیتی آن را مطلق می‌انگاشتند؛ توگویی همه‌ی مولفه‌های دخیل در پرورش «شخصیت اقتدارطلب»، در جامعه‌ی ایران کنار هم تجمع می‌یافتند.

اما این تصویر بی‌تردید همه‌ی ماجرا را روایت نمی‌کند. در سوی دیگر، در این سال‌ها با اعتراضات بسیاری حول شکاف‌های حاد و تنش‌زای اجتماعی روبرو بوده‌ایم که به‌رغم سرکوب‌های مستمر هر یک به‌درجات و اشکالی همواره جریان داشته‌اند. مهم‌ترین این اعتراضات در حوزه‌های مشکلات اقتصادی-معیشتی کارگران (در معنای وسیع، شامل معلمان و پرستاران هم)، سرکوب و تبعیض نظام‌مند علیه زنان، معضلات زیست‌محیطی زیست، و ستم‌های وارد بر اقلیت‌های ملی و مذهبی جریان داشته‌اند.^۲ اگر صرفاً روند اعتراضات بر شکاف اول را از خلال اخبار روزانه مرور کنیم، به‌سادگی درمی‌یابیم که در سال‌های اخیر هیچ‌روزی از تقویم خالی از تحصن‌ها، و اعتراضات و اعتصابات و تحرکات اعتراضی کارگران (به‌خراج، بی‌کاری و حقوق‌های معوقه و غیره) نبوده است. این اعتراضات عمدتاً خودجوش و پراکنده

۲. سلب و محدودسازی آشکار آزادی بیان و آزادی‌های متعارف سیاسی و مدنی هم طبعاً موجب برخی واکنش‌های اعتراضی بوده است، اما بنا به دلایلی، ابعاد تحرکات جمعی حول این شکاف، به‌مراتب کمتر از موارد یادشده بود. با این حال، می‌توان گفت آماج ضمنی مشترک همه‌ی اعتراضات حول شکاف‌های ذکرشده، در نهایت فقدان آزادی‌های سیاسی است، که همچون سد بازدارنده‌ی محکمی در برابر تلاش‌های معطوف به دفاع از حقوق انسانی و مبارزه با ستم و بی‌عدالتی عمل می‌کند.

و فاقد پیوند روشنی با مطالبات سیاسی بوده‌اند، اما خاستگاه مشترک آن‌ها تشدید پیامدهای حدوداً بیست‌ساله‌ی سیاست‌های تحمیلی نولیبرالی در اثر سیاست‌های ریاضتی دولت جدید بود، ضمن اینکه پیامد مشترک آن‌ها نادیده‌انگاری و بی‌اعتنایی از سوی کارفرمایان و دولت، و در بسیاری مواقع سرکوب اعتراضات و ارباب و بازداشت و محاکمه‌ی معترضان بود^۳ در پیوند با همین شکاف، بخش کوچکی از کارگران که از تشکلهای صنفی (گیریم ممنوعه و سرکوب‌شده) و تجارب جمعی برخوردار بودند (نظیر سندیکای شرکت واحد، کانون صنفی معلمان یا کارگران هفت‌تپه و برخی دیگر) می‌کوشیدند مطالبات خود را با سوبه‌های کلان‌تر مبارزه‌ی طبقاتی (نظیر حق تشکلیابی، حق اعتصاب، یا مبارزات متشکل‌تر علیه تغییرات در قانون کار و غیره) پیوند بزنند. چنین تحرکاتی که لاجرم از حمایت و همراهی فعالین چپ برخوردار بودند، همواره در معرض امنیتی‌سازی و سرکوب‌هایی خشن‌تر واقع بوده‌اند. طوری‌که دستگیری «فعالین کارگری» و زندان‌های طولانی‌مدت به پدیده‌ی متعارفی در ایران دو دهه‌ی اخیر بدل شد. شاخص تلخی از این پدیده، مرگ شاهرخ زمانی (از چهره‌های شاخص مبارزات کارگری) در سپتامبر ۲۰۱۵ در اثر شرایط نامناسب زندان است؛ در سپتامبر امسال هم اعتصاب غذای بلندمدت رضا شهابی در اعتراض به تمدید دوره‌ی حبس‌اش به‌رغم پایان یافتن مدت‌زمان «حکم قانونی»، چنان با بی‌اعتنایی حاکمان مواجه شد که چیزی تا مرگ وی باقی نمانده بود^۴. باگذشت حدود ۵۰ روز اعتصاب غذای تر و در اثر فشار افکار عمومی و برخی سندیکاها و نهادهای کارگری بین‌المللی، حاکمان اگرچه به‌شیوه‌ای مصلحت‌آمیز به اعتصاب غذای زندانی پایان دادند، اما سپس نه‌فقط خلف وعده کردند، بلکه با مسدودسازی مسیر درمان پزشکی موجب شدند که شهابی در زندان دو بار دچار حمله‌ی قلبی گردد. با این حال، حتی پس از آن نیز حاکمیت به صداهای داخلی و بیرونی‌ای که برای آزادی شهابی بلند شد وقعی نگذاشت و در عوض تجمع مسالمت‌آمیزی را که به فراخوان سندیکای شرکت واحد برای دفاع از جان شهابی و درخواست آزادی وی برگزار شده بود با شدت سرکوب کرد. قساوت و سرکوب‌های امنیتی - قضایی ویژه‌ای هم عیناً در واکنش حاکمیت به تلاش‌های دلیرانه‌ی فعالین «کانون صنفی معلمان» برای گسترش تحرکات صنفی معلمان نمایان گشت که برای رعایت اختصار کلام ناچاریم از ذکر آن درگذریم. ذکر این پس‌زمینه برای آن است که نه فقط نحوه‌ی رویکرد حاکمان به پیامدهای تشدید شکاف طبقاتی و بحران اقتصادی-معیشتی را به‌یاد بیاوریم، بلکه بیش از آن بدانیم که بخش فرودست و ستمدیده‌ی جامعه هیچ‌گاه در برابر تشدید وضعیت ستم‌بار بحران‌های اجتماعی منفعل نبوده است و در حد توان گام‌های ارزش‌مند و پرهزینه‌ای برای دفاع از حقوق خود برداشته است. صحت این مدعا زمانی روشن‌تر می‌شود که گستره‌ی مبارزات و مقاومت‌های پراکنده‌ی^۵ شکل‌گرفته حول سایر شکاف‌های پیش‌گفته (در حوزه‌ی زنان، محیط زیست و اقلیت‌های ملی و مذهبی) را نیز به تفصیل مرور کنیم. بدون توجه به چنین

۳. استمرار و گسترش اعتراضات کارگران بر بستر تاریخی گسترش و تعمیق حاد شکاف طبقاتی در ایران، موجب آن بود (و هست) که حاکمیت در برخورد با اعتراضات کارگران سخت‌گیری‌ها و خشونت‌نمایی‌ها را در پیش بگیرد که همانند اهرم‌های ارباب پیش‌گیرانه و بازدارنده عمل می‌کنند. نمونه‌ی سمبولیک این رویکرد در سال‌های اخیر شلاق‌زدن به کارگران معترض معدن طلای آق‌دره در استان آذربایجان بود. و باز نمونه‌ی سمبولیک متاخرتر زنجیربستن به پای محمود صالحی چهره‌ی مطرح مبارزات کارگری بر روی تخت بیمارستان.

۴. امین حصوری: «دفاع از مبارزات یک زندانی سوسیالیست یا فراخوانی به احیای انترناسیونالیسم»، کارگاه دیالکتیک (۳۰ سپتامبر ۲۰۱۷).

۵. پراکندگی این مبارزات بی‌تردید نتیجه‌ی گریزناپذیر فضای سرکوب و خفقان است که امکان روشن‌گری انتقادی عمومی، تشکلیابی ستمدیدگان، و تداوم سازمان‌یافته و هم‌بسته‌ی مبارزات را مسدود می‌کند.

پیش‌زمینه‌هایی «خیزش‌های خشمگینان»^۶ در خیابان‌های شهرهای ایران خیزش‌های بی‌ریشه و بی‌هدفی به نظر خواهند رسید. و این همان تصویری است که مدافعان وضع موجود (به‌ویژه وابستگان سیاسی و رسانه‌ای دور و نزدیک به جناح اصلاح‌طلب و اعتدالیون) می‌کوشند به‌میانجی سازوبرگ رسانه‌ای رانته گسترده‌ی خود از بزنگاه کنونی ترسیم کنند؛ آن‌ها برای نفی و تحقیر اعتراضات اخیر این خیزش‌ها را همچون شورش‌های کور یا شورش‌هایی متأثر از «دستکاری بیرونی» بازنمایی کنند. ولی به‌نظر می‌رسد این‌بار ابعاد واقعیت عظیم‌تر از آن است که با دستکاری اذهان عمومی به‌سادگی انکارپذیر یا تحریف‌پذیر باشد. به‌ویژه آنکه وقتی بندهای ترس و تفرد ستم‌دیدگان گسسته می‌شود، طبقه‌ی حاکم برای القای آگاهی طبقاتی خویش به‌منزله‌ی «عقل سلیم» بر ستم‌دیدگان (از طریق دستگاه ایدئولوژیک و روشنفکران ارگانیک‌اش) با دشواری‌های به مراتب بیشتری مواجه است.

۲. تاملی در آغازگاه‌ها

خیزشی که از روز ششم دی‌ماه به‌طور همزمان در برخی از شهرهای ایران (مشهد، نیشابور، کرمانشاه و غیره) آغاز شد و در کمتر از یک روز به بسیاری از شهرها سرایت کرد و ابعاد هرچه گسترده‌تر و مضامین هرچه رادیکال‌تری یافت، با وجود زمینه‌ی عینی و مادی و تاریخی‌اش، آغازگاه مشخصی دارد که می‌توان آن را جرقه‌ی برپایی اعتراضات زنجیره‌ای نامید. فهم این آغازگاه از آن رو اهمیت دارد که بسیاری از تویل‌های شکاکانه یا نفی‌آمیز درباره‌ی ماهیت و جهت‌گیری این اعتراضات، صرفاً بدین مساله ارجاع می‌دهند. اما این آغازگاه پدیده‌ی خودویژه‌ای متمایز از رویدادهای بلافصل پیش از آن بود. پس اگر داده‌های موجود بر چندوچون شکل‌گیری آن جرقه‌ی اولیه پرتوی نمی‌افکنند، دست‌کم می‌توان آن اعتراضات خیابانی آغازین را در بستر برخی رویدادهای پیشین بلافصل آن‌ها قرار داد:

۲.۱) اعتراضات مال‌باختگان: از ماه‌ها پیش در اعتراض به ورشکستگی یا اختلاس‌های عظیم در نهادهای مالی قانونی و نیمه‌قانونی، تحرکاتی اعتراضی و خودجوش بسیاری در ایران به‌راه افتاد. این تحرکات بسیار زود در پیوند با بستر مشهود فساد و رانت‌خواری گسترده در سطح حاکمیت و نهادها و افراد وابسته به آن، ماهیتی رادیکال یافت؛ ماهیتی که در شعارهای تند («هنجارشکن»)، انتخاب اشکال اعتراضی، و میزان ایستادگی در برابر سرکوب و تحریفات رسمی حاکمیت نمود می‌یافت. از آنجا که بسیاری از این مؤسسات مالی وابسته به نهادهای رانت‌خوار هم‌بسته با حاکمیت (از جمله کمپلکس‌های نظامی-اقتصادی) هستند، برخی کوشیدند این اعتراضات را بر ساخته و پیامدی از تنازعات جناحی معرفی کنند (مثلاً آن را به درایت دولت اعتدالی برای رفع مشروعیت از فعالیت‌های مالی و اقتصادی غیرمجاز جناح رقیب منتسب کنند). برخی دیگر نیز این اعتراضات را با این استدلال نادیده گرفتند که مال‌باختگان عمدتاً شامل قشر مرفه یا نیمه مرفه‌ی هستند که در همزیستی با نظام اقتصادی منحط کنونی از مجرای سود دارایی‌های خود (همچون انگل‌های اقتصادی) بر ثروت خود می‌افزودند. درحالی‌که این استدلال آشکارا تحریف‌آمیز و یک‌سویه است، چرا که در نبود چشم‌انداز اقتصادی و معیشتی و زمینه‌های لازم برای اشتغال و فعالیت‌های مولد اقتصادی، بدیهی است

۶. این اصلاح را از نوشته‌ی خوب امیر کیان‌پور به‌وام گرفته‌ام:

امیر کیان‌پور: «آغاز جنبش خشمگینان و پایان دوران اصلاح‌طلبان»، رادیو زمانه، ۱۰ دی ۱۳۹۶.

تحلیل هوشمندانه‌ی کیان‌پور همچنین مرا از پرداختن به دلالت‌های خیزش کنونی با مشی و جایگاه سیاسی اصلاح‌طلبان معاف می‌کند.

که بسیاری از مردم کل اندوخته‌های خویش را به امکانی برای تامین معیشت خود (از مجاری ممکن و موجود) بدل می‌کنند، چه بسیار افرادی که اقساط بدهی‌ها یا کرایه‌خانه‌ی خود را با سود این سپرده‌ها می‌پرداختند. از سوی دیگر، پیش از انتصاب شعارهای رادیکال یا ناتوانی حاکمیت در قلع و قمع اعتراضات به «دست‌های پنهان هدایت‌گر»، باید به‌خاطر داشت که مقدس بودن اصل مالکیت خصوصی در نظام اسلامی موجود است که دست حاکمان برای برخوردهای تندتر را می‌بندد. در هر حال این اعتراضات (به‌ویژه به‌میانجی شبکه‌های مجازی) در فضای عمومی بازتاب وسیعی داشت و به‌سهم خود برخی تابوهای موجود در خصوص «مرزهای مجاز» را شکست.

۲.۲) اعتراضات کارگری: یک نمونه‌ی شاخص از اعتراضات به فلاکت اقتصادی، اعتصاب کارگران کارخانه‌ی هیپکو اراک در تیرماه ۹۶ برای مطالبه‌ی چندین ماه حقوق معوقه، و راهپیمایی آنان در سطح شهر و اقدام به بستن جاده‌ها بود؛ اعتراضی که هم به‌لحاظ عزم و ایستادگی و ابتکارعمل کارگران و هم به‌لحاظ سرکوب قاطع آن از سوی حاکمان بازتاب نسبتاً وسیعی یافت. با اینکه اعتراضات کارگری در ایران سال‌های اخیر امر نامتعارفی نیست (به‌طور میانگین سه تجمع اعتراضی در هر روز طی سال ۹۵) و نادیده‌گرفتن مطالبات کارگران و حتی سرکوب و بازداشت و پرونده‌سازی برای معترضان هم پدیده‌ی نامتعارفی نیست، اما بازتاب نسبی وسیع‌تر اعتراضات کارگری اراک در فضای عمومی نشان‌گر هم‌ذات‌پنداری بخشی از جامعه با وضعیت کارگران و حقانیت مطالبات آن‌ها بود. کمی دورتر (۱۳ اردیبهشت ۹۶) که برویم با فاجعه‌ی معدن یورت آزادشهر و کشته‌شدن ۴۳ کارگر معدن کار روبرو می‌شویم؛ رویدادی که بازتاب نسبتاً وسیع آن در شبکه‌های اجتماعی، و نیز به‌دلیل مواجهه‌ی غیرمسئولانه‌ی دولت با فاجعه و به‌طور کلی نسبت به شرایط بسیار ناایمن کار در معادن ایران (به‌نفع کارفرمایان)، به‌سهم خود پرده از ستم عظیمی برداشت که بر کارگران می‌رود. باز نزدیک‌تر که بیاییم با نحوه‌ی برخورد ستم‌گرانه‌ی دستگاه حاکم با فعالین کارگری مواجه می‌شویم که شاخص آن انکار بدیهی‌ترین حقوق و مطالبات انسانی زندانیان مثل رضا شهبابی و محمود صالحی (و دیگران) است. آخرین پرده‌ی این روند، سرکوب پلیسی-امنیتی تجمع اعتراضی برای حمایت از جان شهبابی (با فراخوان سندیکای شرکت واحد) در پنجم دی‌ماه بود. چنین رویه‌هایی نه‌فقط سنخ‌نمای یک وضعیت سرکوب‌گر و فروبسته‌اند، بلکه نمی‌توانند در دنیای رسانه-محور امروزی فاقد مازادهای اجتماعی باشند.

۲.۳) باند احمدی‌نژاد: ابعاد گسترده‌ی نفوذ و رواج فساد و رانت‌خواری اقتصادی رسوایی در دستگاه حاکم، به‌طبع در اشکال گوناگونی دست‌مایه‌ی رقابت‌های دیرین جناحی بوده است، از جمله در اتهامات و فرافکنی‌های مختلف مدیران سیاسی و صاحبان قدرت نسبت به یکدیگر. به‌گونه‌ای که در یکی دو سال اخیر همه‌ی ارکان نظام و رسانه‌های رسمی از ضرورت مقابله با فساد اقتصادی و رانت‌خواری سخن می‌گویند، اما درعین حال این پدیده چنان فراگیر و بدیهی شده است که می‌توان به‌گونه‌ای بی‌خطر و فارغ از هرگونه الزام عملی تعهدآور، آن را همچون شبحی مرموز به باد انتقاد گرفت. حاکمیت از این طریق آشکارا می‌کوشید ناکارآمدی‌های ساختاری و مزمن خود را به «سوءاستفاده‌های عوامل عمدتاً مجهول» فرافکنی کند. در همین راستا و در پی رسوایی نهادهای مالی و اعتراضات خودجوش مال‌باختگان، ابعاد هرچه وسیع‌تری از اختلاس‌های حاکمان در سطح رسانه‌های رسمی و غیررسمی (شبکه‌های اجتماعی مجازی) عیان گردید. در این میان، باند احمدی‌نژاد نیز که خود را در آستانه‌ی حذف کامل از سپهر قدرت می‌دید و در سال‌های اخیر با اتهامات راست و دروغ بسیاری از جانب دولت جدید (در امتداد هدایت نارضایتی‌ها به جانب عوامل اجرایی گذشته)

مواجه شده بود، تحرکات پوپولیستی جدیدی را حول محور عدالت اجتماعی (در لوای وفاداری به اهداف مستضعف‌پناهی انقلاب ۵۷) آغاز کرد که نمونه‌ی بارز آن رویارویی علنی با برادران لاریجانی (رئیس قوه‌ی قضاییه و رئیس مجلس) بود، که آن‌ها را علناً به سوءاستفاده از قدرت سیاسی و اختلاس‌های عظیم مالی (در مورد رئیس قوه‌ی قضاییه) متهم می‌کرد. هنجارشکنی بارز در رویه‌های تهاجمی احمدی‌نژاد از یک‌سو مرزهای مجاز افشاگری‌های سیاسی را جابجا کرد، و از سوی دیگر داعیه‌های عدالت‌طلبانه‌ی وی^۷ در هم‌پیوندی با استیصال عمومی جامعه، بازخوردهای مثبتی از سوی بخشی از مردم به‌ویژه بخش‌هایی از بدنه‌ی اجتماعی جناح اصول‌گرا (قطعاً بخشی از جوانان بسیجی) دریافت کرد.

۲.۴) رئیسی، والی خراسان: طیفی از حاکمیت در انتخابات ریاست‌جمهوری ۹۶ به بسیج سیاسی فعال حول رئیسی کنونی ریاست آستان قدس رضوی پرداخت، و به‌تبع آن بخشی از رای‌دهندگان از خاستگاه‌هایی متفاوت (به‌ویژه از میان طیف مذهبی‌تر) در فضای به‌شدت قطبی‌شده‌ی روزهای پیش از انتخابات، حول انتخاب رئیسی هویت سیاسی خود را سامان دادند. رئیسی در اذهان عمومی نماینده‌ی اصول‌گرایان معرفی می‌شد که تلویحاً از حمایت مستقیم «هسته‌ی سخت نظام» (و رهبر آن) برخوردار بود؛ در مقابل، روحانی وابسته یا همسو با جناح رفسنجانی معرفی می‌شد که اینکه در ائتلافی با اصلاح‌طلبان قرار گرفته بود. پیروزی روحانی بر رئیسی در انتخابات، به‌لحاظ کمی (حداقل در سطح آمار رسمی) آن‌چنان که انتظار می‌رفت پیروزی قطعی نبود، از رئیسی دست‌کم در گفتمان نهادهای رسانه‌های و روشنفکری اعتدالی تصویر یک خطر بالقوه را برجای گذاشته است. تاجایی که برخی حتی او را جانشین ناگفته‌ی رهبر کنونی معرفی می‌کردند.

۲.۵) بودجه‌ی ۹۷؛ تیر خلاص: لایحه‌ی بودجه‌ی مصوب دولت روحانی برای سال ۹۷ به‌معنی واقعی کلام مصداقی از رهیافت‌های مدیریتی مبتنی بر «شوکرمانی»^۸ بود. در شرایطی که جامعه از رسوایی‌ها و ناکارآمدی‌ها و مسئولیت‌گریزی آشکار دولت در امدادرسانی به زلزله‌زدگان کرمانشاه متحیر بود و در تهران و کرمان لرزه‌های هشداردهنده‌ی زلزله موجی از ترس و حس نایمینی و بی‌پناهی برانگیخته بود، دولت طرح بودجه‌ی پیشنهادی‌اش را اعلام کرد؛ طرحی که موج جدیدی از حملات به سطح معیشتی فرودستان جامعه کاملاً عیان بود: از افزایش حاد قیمت بنزین، تا افزایش قیمت نان و حذف بخش بزرگی از یارانه‌ها. در این طرح، درحالی‌که بودجه‌ی اختصاص یافته به خدمات عمومی (نظیر بهداشت و درمان و آموزش و غیره) بسیار کاهش یافته است، بودجه‌های اختصاص یافته به

۷. داعیه‌های عدالت‌طلبانه‌ی احمدی‌نژاد در واقع نمودی از رویه‌ی عام‌تری است که در سال‌های اخیر از سوی بخشی از حاکمیت به‌طور نظام‌مند دنبال می‌شود: پرورش یک چپ اسلامی عدالت‌طلب و مخالف امپریالیسم در چارچوب وفاداری به جمهوری اسلامی. چنین گرایشی از یک‌سو به بخشی از ضرورت‌های مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های مداخله‌جویانه‌ی حاکمیت در خاورمیانه (حول شعار رویارویی با قدرت‌های غربی) پاسخ می‌دهد، و از سوی دیگر می‌کوشد پتانسیل اعتراضی جامعه حول مسأله‌ی عدالت اجتماعی (و شکاف طبقاتی) را تا جای ممکن مهار و هدایت کند، همچنان که گفتمان جناح خاتمی و اصلاح‌طلبان در مقطع ۱۳۷۶ و پس از آن مهار و هدایت پتانسیل‌های اعتراضی جامعه‌ی حول شکاف استبداد (آزادی‌خواهی) را برعهده داشت. برای مثال، تصادفی نیست که رسانه‌های مدافع احمدی‌نژاد نسبت به وضعیت رضا شهبازی ابزار نگرانی می‌کنند و حتی تجمعی با حضور احمدی‌نژاد و حواریون‌اش در حمایت از رضا شهبازی انجام می‌گیرد. اما در بستر بحران اقتصادی فزاینده و نیز رشد گفتمان «امنیت‌خواهی»، تأثیر اجتماعی این گرایش را نمی‌توان به‌هیچ‌رو ناچیز انگاشت. چراکه حتی بخشی از چپ اصطلاحاً «آنتی‌امپریالیسم» ایرانی عملاً نسبت به آن سمیتاتی نشان داده است (برای مثال در رسانه‌های قدرتمند نوپدید وابسته به این جریان، اینک شماری از فعالین و روشنفکران چپ قلم می‌زنند یا ترجمه می‌کنند).

۸. برگرفته از تحلیل نائومی کلاین در کتاب «دکترین شوک».

نهادهای نظامی و امنیتی و مذهبی و نهادهای خاص و شبه‌دولتی از وزن چشم‌گیری برخوردار می‌دهد. بازتاب گسترده‌ی این بودجه در فضای رسانه‌ای منجر به انتقادات فراوانی به دولت روحانی شد، طوری که کارزاری رسانه‌ای به نام «من پشیمانم» به راه افتاد که مضمون کلی آن ابراز ندامت حامیان سابق دولت روحانی از انتخاب سیاسی‌شان در مقطع انتخابات بود. در مقابل، نه فقط کارزار متقابلی از سوی مدافعان سرسخت اصطلاح‌طلبان اعتدالی در پافشاری بر انتخاب‌شان و تخطئه‌ی حامیان کارزار یادشده به‌راه افتاد، بلکه سخنگوی دولت نیز فعالین این کارزار را کسانی خطاب کرد که «رای‌دادن‌شان به دولت روحانی محل تردید است». از سوی دیگر سید محمد خاتمی هم فعالین کارزار رسانه‌ای «من پشیمانم» را «دسیسه‌گر» خواند. بدین ترتیب، هم دولت روحانی و هم چهره‌ی شاخص اصلاح‌طلبی اعتدالی (خاتمی)، توأمان نسخه‌ی تازه‌ای از ابتکار عمل معروف احمدی‌نژاد در «خس‌وخاشاک» نامیدن منتقدان و مخالفانش آفریدند؛

۲۰۶) «تحریک» رسانه‌ها: شواهد اولیه حاکی از آن‌اند که بسیاری از فراخوان‌های اولیه به شرکت در اعتراضات خیابانی، به‌طور مشابه و هماهنگ از سوی رسانه‌ای به‌نام «آمدنیوز» طراحی و انتشار یافته‌اند. این همان کانال تلگرامی است که شمار اعضای در مدت کوتاهی (به‌ویژه به‌میانجی پوشش‌دادن به مساله‌ی جاسوسی دختر لاریجانی و اخبار مربوط به فساد اقتصادی و تحرکات اخیر باند احمدی‌نژاد) به بیش از یک‌میلیون نفر رسید و خیزش‌های اخیر را نیز از همان ساعات نخست به‌طور فعال و منسجمی پوشش داده است. همچنین، به‌دلیل نفوذ آشکار این رسانه دست‌کم در فرآیند اطلاع‌رسانی و تهییج و بسیج عمومی به مشارکت، روز گذشته بنا به درخواست رسمی وزیر ارتباطات ایران از مدیرعامل تلگرام، این کانال تلگرامی رسماً مسدود گردید. پس از دو بار تلاش اولیه با نشانی‌های تغییر یافته و مسدود شدن مجدد، این رسانه اینک بار دیگر با نام «صدای مردم» فعال شده است و در کمتر از یک روز نزدیک به یک‌میلیون نفر عضو یافته است. البته با گسترش و اوج‌گیری خیزش‌ها، حاکمیت ایران اکنون در کنار افزایش دامنه و شدت سرکوب‌ها و افزایش هزینه‌های فردی مشارکت، قطع اینترنت را در دستور کار خود قرار داده است. با این حال، خواه‌ناخواه یکی از معماها در مورد شکل آغاز این خیزش‌ها نقش رسانه‌ی «آمدنیوز» و ماهیت اهداف و ارتباطات و وابستگی‌های سیاسی آن است.

با توجه به موارد یادشده، اینکه اعتراضات به‌طور نسبتاً همزمان با مضمون طرح نارضایتی‌ها نسبت به فشارهای اقتصادی و معیشتی و نیز از شهرهای استان خراسان آغاز شد ظن‌هایی را به‌طور موازی برانگیخته است، که به‌ویژه در واکنش‌های طیف اصلاح‌طلبان اعتدالی به تصریح یا تلویح برجسته می‌شود (اما محدود به آن‌ها نمانده است): اینکه این خیزش‌ها اقدامی هماهنگ و طراحی‌شده از سوی مخالفان دولت روحانی و طیف‌های سیاسی همسو با آن بوده است؛ خواه اقدامی از جانب اصول‌گرایان سنتی وابسته به رئیسی (و در نتیجه هسته‌ی سخت قدرت) بوده باشد، و خواه از جانب باند احمدی‌نژاد. و نیز این ظن که این خیزش‌ها به‌تحریک و «سازمان‌دهی» غیرمستقیم عناصر خارجی یا وابسته به قدرت‌های خارجی پا گرفته است و مجاری رسانه‌ای مشخصی (از جمله کانال «آمدنیوز») داشته است. ظن مربوط به نقش آغازین باند احمدی‌نژاد با این استدلال همراه است که او از یک سو به‌عنوان مدعی خودخوانده‌ی «عدالت اجتماعی» همواره به بدنه‌ی مردمی حامیان خود در میان اقشار فرودست (مستضعفان) ارجاع می‌داد، و از سوی دیگر درست در اوج رجزخوانی‌های سیاسی‌اش علیه بخشی از ارکان حکومت، رهبر نظام در یک سخنرانی (دو روز پیش از

آغاز خیزش‌ها) کمابیش صراحتاً احمدی‌نژاد و داعیه‌های انتقادی‌اش را تخطئه کرد. برخی پیش‌فرض‌های مشترک نزد دو فرضیه‌ی نخست به قرار زیر اند: مشکلات اقتصادی و معیشتی ابزار تحریک مردم علیه دولت کنونی واقع شده‌اند؛ بخشی از طیف نظامی-امنیتی (شامل ارکانی از بسیج و سپاه پاسداران) که مخالف جناح روحانی فرض می‌شوند، در پس این تحریکات اولیه قرار داشته‌اند. ادامه‌ی متن بی‌گمان میزان استحکام این پیش‌فرض‌ها و دلالت‌های آن‌ها را روشن خواهد ساخت، اما در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که احمدی‌نژاد بسیار زود در یک اظهارنظر مستقیم و علنی، از هنجارشکنی‌های خیزش‌های کنونی اعلام براءت کرد. ضمن اینکه دلایل و شواهد روشنی هم دال بر ائتلاف احتمالی باند احمدی‌نژاد با جناح رئیسی وجود ندارد. همچنین، این مدعا که یکی از این دو طیف به میانجی‌بخشی از نیروهای سپاهی-امنیتی پشتیبان خود، در بسیج و سازمان‌دهی اولیه‌ی اعتراضات نقش داشته‌اند (در این باره هم فعلاً داده‌ی قابل اتکایی در دست نیست)، با درنظر گرفتن مضمون ظن سوم، مستلزم پذیرش این فرض است که این دو طیف (یا یکی از آنها) ارتباطات تدارکاتی نزدیکی با فعالین و گردانندگان کانال تلگرامی «آمدنیوز» داشته‌اند. بنابراین، باید بتوان نشان داد که پیوندی میان این رسانه و بخشی از اصحاب قدرت در جمهوری اسلامی وجود دارد^۹. در سوی دیگر، اگر فرضاً بتوان نقش کانال «آمدنیوز» در بسیج نیروی اعتراضات اولیه را جدی تلقی کرد، انتساب تظاهرات‌های آغازین به قدرت‌های خارجی، منوط به آن است که بتوان پیوند این رسانه با صاحبان قدرت غربی را نشان داد (گرچه در سپهر سیاست چنین احتمالاتی را نمی‌توان به‌راحتی نادیده گرفت).

در حال، چنان که گفتیم، بنا به تضادها و شکاف‌های حاد اجتماعی و بحران‌های برآمده از ناکارآمدی و فساد حاکمیت و سرکوب‌گری قلدردرمنشانه‌ی آن، بسترهای عینی خشم و نارضایتی در درون جامعه چنان نیرومند بوده‌اند که چندان اهمیتی ندارد که جرقه‌ی آغازین این اعتراضات متأثر از چه تلاش‌ها و نیت‌مندی‌هایی بوده است، چون این اعتراضات چنان که منطقاً قابل فهم است و در عمل هم عیان شده است، به‌سرعت از نقطه‌ی آغازین خود فرا رفته‌اند و نیروی پیشران خود را از بنیان‌های مادی و اجتماعی خود گرفته‌اند و درست از همین رو اینک به‌سادگی قابل مهار و هدایت فرادستانه نیستند.

۳. خطوط کلی مشاهدات

در کمتر از سه روز از آغاز خیزش‌های اعتراضی، هزاران ویدئو و عکس و گزارش عینی، همگان را از نحوه‌ی گسترش و تعمیق شتابان آن شگفت‌زده کرده‌اند. توگویی به راستی وضعیت جامعه به انبار باروتی شباهت یافته بود که هر آن آماده‌ی احتراق بود. در همین راستا شاید برای اهداف تحلیلی این نوشتار مفید باشد که (در این بند و بند بعدی) به‌طور فشرده و تاجای ممکن برخی از وجوه شاخص مشاهدات و واکنش‌های مربوط به این خیزش‌ها (تا این لحظه) را

۹. البته برخی این واقعیت را که روح‌الله زم (موسس این رسانه) یکی از ژورنالیست‌های اصلاح‌طلب سابق و فرزند حجت‌الاسلام محمد علی زم* است، نشانه‌ای برای گمانه‌زنی در این راستا تلقی می‌کنند.

* حجت‌الاسلام محمد علی زم معاون فرهنگی و اجتماعی دبیرخانه شورای عالی مناطق آزاد و مناطق ویژه اقتصادی ایران بوده است. وی همچنین ریاست هیئت مدیره‌ی انجمن صنفی «ویدئو-رسانه» و نیز ریاست حوزه‌ی هنری را بر عهده داشته است. (برگرفته از ویکی‌پدیا)

برشمرده؛ چنین کاری علاوه بر نارسایی‌های ناشی از محدودیت دسترسی به داده‌ها، بخشا ماهیتی سوپرکتیو دارد و از این رو به هیچ‌رو داعیه‌ی عینیت و جامعیت ندارد:

- سرعت بسیار بالای سرایت اعتراضات به شهرهای مختلف؛
- فعال‌تر بودن شهرستان‌ها در مقایسه با پایتخت و خشم و برانگیختگی نمایان در اشکال اعتراضی آنها؛ رادیکالیزه شدن اعتراضات در شهرهای کوچک (مانند ایذه، درود، قهدریجان، شاهین‌شهر، تویسرکان و غیره) بسیار چشمگیر بوده است؛
- حضور فعال مردم مناطقی که از ستم ملی رنج می‌برند، از جمله خوزستان، کردستان و آذربایجان، که در جریان جنبش اعتراضی ۱۳۸۸ عملاً (و به‌طور موجهی) سکوت اختیار کرده بودند؛
- حضور پررنگ و فعال زنان در اعتراضات و از جمله در درگیری‌های رودررو با پلیس و نیروهای انتظامی و امنیتی؛
- نقش بسیار مشهود شبکه‌های مجازی در خبررسانی و تهییج سیاسی و روند بسیج اعتراضات؛
- رادیکالیزه شدن بسیار سریع اعتراضات در معنای عبور بی‌درنگ آنها از مرزهای اصلاح‌طلبی و حتی خطوط قرمز نظام؛
- سهم بسیار پررنگ مطالبات و ناراضی‌های اقتصادی در اعتراضات کنونی، برخلاف پنهان‌ماندن آنها در جنبش اعتراضی ۸۸؛ این امر نه حاکی از آن است که این جنبش فی‌نفسه جهت‌گیری طبقاتی یا بدیل روشنی در این زمینه دارد، و نه به معنای کمرنگ بودن مطالبات سیاسی آزادی‌خواهانه است؛ بلکه صرفاً ناظر بر نقطه‌ی قوت بالقوه‌ی این جنبش بر جنبش اعتراضی ۸۸ است، بدین معنا که مبارزه‌ی موثر برای آزادی سیاسی و عدالت اجتماعی تنها در پیوند با هم امکان‌پذیر است، جایی که سوژه‌های تغییر اجتماعی هر دو عامل را نیاز اساسی خود تلقی کنند؛
- تنوع شعارها و مطالبات و تکرار برخی مضامین ثابت و محوری (از شعار «مرگ بر روحانی» که به زودی به شعار «مرگ بر دیکتاتور» و «مرگ بر خامنه‌ای» بدل شد، تا شعارهایی مثل «نان، کار، آزادی»، «کارگر، دانشجو، اتحاد اتحاد»، «جمهوری اسلامی، نمی‌خوایم، نمی‌خوایم»، در عین تکرار برخی مضامین واپس‌گرایانه، با رگه‌های شوونیستی^{۱۰} یا اقبالی نوستالژیک به دوارن سلطنت؛

۱۰. یکی از شاهدان عینی تکرار این شعار را در تظاهرات دیروز در حوالی چهارراه ولیعصر روایت کرده است: «ما آریایی هستیم، عرب نمی‌پرستیم».

به‌نظر من طرح این‌گونه شعارها فی‌نفسه به‌سان هشدارهایی اساسی نسبت به ناهمگونی‌های خطرناک در دل جنبش باید جدی گرفته شود (ومقابله‌ی موثر با چنین گرایش‌هایی چاره‌اندیشی شود)، اما برآوردی درست از اهمیت و دلالت سیاسی آنها تنها در پیوند با سهم و بسامد آنها در گستره‌ی کلی خیزش‌ها قابل انجام است. در عین حال، این انتظار که از دل سال‌ها سیطره‌ی فضای استبدادی و توهامات ایدئولوژیک برآمده از آن (خواه به‌طور مستقیم برگرفته از این فضا و خواه در واکنش به آن)، و در فقدان اپوزیسیون سیاسی مترقی دارای نفوذ اجتماعی، بدنه‌ی جامعه در اعتراضات خشم‌آگین خود بلوغ سیاسی‌اش را به نمایش بگذارد، انتظار کاملاً غیرواقع‌بینانه‌ای است. در واقع، تحت چنین شرایطی، فرآیند آموزش سیاسی می‌باید در دل تحریکات اجتماعی و اعتراضی و به میانجی پراتیک مبارزه انجام گیرد. در هر حال، من قضاوت کلی نفی‌آمیز در مورد این اعتراضات بر مبنای طرح‌شدن برخی شعارهای واپس‌گرایانه را قضاوتی یک‌سویه و زود هنگام می‌دانم؛ قطعاً بخشی از این‌گونه قضاوت‌ها، با خلط کردن امر سیاسی با «پولیتیکال کرکت‌نس»، این واقعیت را نمایان می‌کنند که رشد بینش چپ در سالیان اخیر بخشا بیش از آنکه از دغدغه‌ی تغییر اجتماعی برخاسته باشد، از دغدغه‌های هویتی (و دست‌های تمیز و پروفایل‌های وارسته) برخاسته است، جایی که افراط در «پولیتیکال کرکت‌نس» نوعی نمایش رادیکالیسم است و در خدمت انباشت «اعتبار نمادین» قرار دارد.

- تلاش هوشمندانه‌ی دانشجویان برای دخالت‌گری و از جمله در دعوت مردم به اعتراضات و پیوندزدن عناصر سلبی با عناصر ایجابی (مثلاً با طرح مطالبات معوق اجتماعی) و نیز در طرح سنجیده‌تر شعارها و حتی اصلاح برخی شعارهای نادرست^{۱۱}؛ عصر روز یازدهم دی‌ماه جمعی از چهره‌های فعال دانشجویی دستگیر شدند؛
- غافل‌گیری نسبی اولیه‌ی نیروهای انتظامی و امنیتی و برخورد محتاطانه‌ی آنان در روز نخست؛ هر چند از روز دوم بر شدت و دامنه‌ی سرکوب افزوده شده است؛ در سومین روز دستور مقابله برای نیروهای ضدشورش سپاه پاسداران صادر شده است. بی‌گمان با تداوم ایستادگی معترضان، سرکوب‌ها ابعاد تازه‌ای خواهد یافت؛
- تاکنون (نیمه‌شب یازدهم دی‌ماه) مقامات رسمی ایران کشته‌شدن دست‌کم پانزده تن از معترضان را تأیید کرده‌اند، اگرچه قتل آنان را به عوامل مرموز نفوذی یا بیگانه نسبت داده‌اند؛
- تلاش برای تسخیر مکان‌های نمادین قدرت سیاسی یا نابودسازی و به آتش کشیدن آنها، که یکی از مولفه‌های رادیکالیزه‌شدن جنبش است (تاکنون مواردی از اشغال ساختمان‌های فرمانداری، دادگستری، شهرداری، کلانتری، و دفاتر ائمه‌ی جمعه و غیره گزارش شده است)؛
- پوشش و پشتیبانی رسانه‌ای خیزش‌های اعتراضی تاکنون عمدتاً در انحصار کانال تلگرامی «آمدنیوز» بوده است، کانالی که حتی پس از دو بار مسدودشدن توسط مدیریت تلگرام (به درخواست دولت ایران)، کمتر از یک‌روز پس از راه‌اندازی مجدد با نشانی متفاوت، تاکنون بیش از یک‌میلیون عضو جذب کرده است. این مساله اگرچه بنا به غافل‌گیری نیروهای اپوزیسیون و فقدان انسجام سیاسی و نظری و سازمانی نزد نیروهای مترقی امری گریزناپذیر بوده است، اما بنا به خاستگاه‌ها و گرایش‌های گردانندگان این رسانه، دیر یا زود می‌تواند به‌سهم خود به «پاشنه‌ی آشیل» این جنبش بدل شود. هرچند چنان‌که انتظار می‌رفت تداوم و رشد اعتراضات پویایی‌های بسیاری را دست‌کم در ساحت خبررسانی و پوشش رسانه‌ای مستقل و تلاش برای مداخله‌گری در مضامین شعارها و مطالبات برانگیخته است (برای مثال تاکنون چندین کانال تلگرامی - نظیر ابزورد- با مضامین و جهت‌گیری‌های نسبتاً مترقی فعال شده‌اند، که در صورت حرکت سنجیده و هوشمندانه می‌توانند انحصار رسانه‌ای «آمدنیوز» را به‌چالش بکشند)؛
- خیزش‌های اعتراضی تا این لحظه فاقد یک «سر» هدایت‌کننده بوده‌اند، مشخصه‌ای که هم نجات‌بخش است (در مقایسه با هژمونی اصلاح‌طلبان بر جنبش ۸۸) و هم فی‌نفسه خطرناک؛ چون ضرورت هم‌گرایی نسبی و سرعت‌عمل در اتخاذ استراتژی‌ها و تاکتیک‌های مبارزاتی را بی‌پاسخ می‌گذارد و درعین حال (با توجه به شرایط تاریخی ایران و موازنه‌ی نیروها و گرایش‌های سیاسی) امکان رشد نفوذ پوپولیسم سیاسی و هژمونی‌یابی بعدی گرایش‌های ارتجاعی را فراهم می‌آورد؛
- اعتراضات خیابانی تا کنون عمدتاً تجلی سلبی داشته‌اند، و به‌رغم طرح برخی شعارهای کلی و بعضاً نوستالژیک، فاقد عناصر روشن ایجابی بوده است، عناصری که امکان پیشروی هدفمند آن را هموار کنند. (اگرچه این فقدان بنا به بستر سیاسی و تاریخی پیش‌زمینه‌ی خیزش‌های اجتناب‌ناپذیر بوده است؛ ضمن این‌که بی‌گمان گام اول در طرح بدیل مبارزاتی، نفی آگاهانه‌ی وضع موجود است، چرا که در دل این نفی تلویحاً معیارهایی برای ترسیم وضعیت بدیل نیز درون‌مانده است)؛

۱۱. برای مثال دانشجویان دانشگاه تهران در تظاهرات دیروز، شعار «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» را با هوشمندی انتقادی بالای به شعار «چه غزه، چه لبنان، مرگ بر ظالمان» تغییر دادند. درعین‌حال، من با این برداشت همراه نیستم که خاستگاه شعار «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» فی‌نفسه گرایش‌های ناسیونالیستی یا ضدعرب (یا ضد فلسطینی) است؛ طبعاً این شعار را به‌دلیل خطرات خصلت دوپهلوی آن نمی‌پسندم، اما این شعار همچنین می‌تواند نوعی اعتراض خام به دخالت‌گری‌های نظامی ریاکارانه‌ی حاکمیت ایران در بیرون از مرزها، به‌رغم وضعیت بحرانی در درون کشور و سرکوب‌های داخلی باشد. از این‌رو، رویکرد انقلابی را نه نفی فرمالیستی یک‌سویه‌ی جنبش به‌واسطه‌ی چنین شعارهایی، بلکه تلاش از درون جنبش برای روشنگری انتقادی و یافتن جایگزین‌های بدیل برای چنین شعارهایی می‌دانم.

- دامنه‌ی خیزش‌های اعتراضی به‌رغم افزایش تهدیدها، تشدید سرکوب‌ها و محدودسازی و قطع ارتباطات اینترنتی تاکنون رو به گسترش داشته است.

۴. خطوط کلی واکنش‌ها

- گرایش‌های همسو با دولت‌جدید یا اصلاح‌طلبان اعتدالی پس از شوک آغازین به‌طور کمابیش یک‌دست به نفی و تحقیر و انکار این جنبش روی آورده‌اند. خواه در سطح ژورنالیست‌ها و دست‌پروردگان سازوبرگ‌های رسانه‌ای اصلاح‌طلب و خواه در سطح وزنه‌های فکری و سیاسی نولیبرالیسم وطنی و لیبرال‌های اسلامی. آن‌ها از یک‌سو متفقا شورش مردم را «شورش نان» یا «شورش گرسنگان» می‌نامند تا بدین‌ترتیب سوژه‌های اعتراضات را «سیب‌زمینی‌خور» (ابراهیم نبوی)، یا «خوک‌های به‌جان آمده‌ی مزرعه‌ی حیوانات» (امین بزرگیان) بنامند یا استشمام «بوی مرتضی پاشایی از اوضاع وطن» (مرضیه رسولی) را مدلل سازند (فرضاً با در تقابل‌نهادن نیازهای «پست» زیستی و امر «متعالی» سیاست، یا آنچه هانا آرنت تمایز میان «زحمت» و «کار» می‌نامید)؛ و از سوی دیگر، با تداوم اعتراضات و دشواری انکار موجودیت آن، این خیزش‌ها را تحریکاتی سازمان‌یافته از جانب جناح رقیب دولت روحانی قلمداد نموده‌اند (از اسحاق جهانگیری و عباس عبدی، تا جلایی‌پور تا صادق زیباکلام) و حتی بعضاً خطر کودتای نظامی علیه دولت را یادآور شده‌اند (حسین درخشان مستقیماً این خیزش‌های را به کودتای ۲۸ مرداد تشبیه کرده است). آن‌ها در اظهارات و واکنش‌های خود تلویحاً و تصریحاً نگرانی خود از آینده‌ی نظام و نظم مستقر و البته موقعیت و جایگاه ممتاز خود را بیان کرده‌اند، و در ناباوری خود نسبت به قابلیت سیاسی مردم فرودست و مشکلات زیستی و عینی آنها، نه‌فقط موقعیت و جهت‌گیری و آگاهی طبقاتی خود، بلکه نوع نگاه نخبه‌گرا و قدرت‌مدار خویش به امر سیاسی را نیز عیان ساخته‌اند. در این زمینه، شاخص‌ترین جهت‌گیری را از جانب عباس عبدی، از استراتژیست‌های شاخص جناح اصلاح‌طلب، مشاهده می‌کنیم، که به‌وضوح پرده از سیمای واقعی اصلاح‌طلبان برمی‌گیرد: «چرا امروز مدافعان نظام اسلامی همانند سال ۱۳۶۰ بساز معترضان را جمع نمی‌کنند و اقدامی جدی برای مقابله با آن انجام نمی‌دهند؟»

- دولت روحانی به‌محض آغاز خیزش‌ها نخست از زبان جهانگیری به نکوهش جناح رقیب پرداخت که با تحریک مردم به اعتراض خیابانی، دست به ریسک خطرناک و نامعقولی زده است، چراکه اگر دامنه‌ی کار بالا بگیرد برگرداندن مردم به خانه‌ها در توان آن‌ها (و سایرین) نخواهد بود. دو روز پس از آن، نوبخت در بیانی تهدیدآمیز اعلام کرد که «مماشات» در برخورد با معترضین به معنای اطمینان حاکمیت از اقتدار خویش است. سپس، روحانی در سخنرانی دهم دی‌ماه، ضمن برخی کلی‌گویی‌های متعارف در مورد حق مردم برای اعتراض^{۱۲} (و البته بی‌درنگ یادآور می‌شود: «پس از کسب مجوزهای قانونی از سوی تشکل‌های قانونی») و غیره، با تفکیک اعتراض از «اغتشاش» و ابراز نگرانی از تخریب اموال عمومی، به‌طور روشن از قاطعیت نظام در سرکوب اغتشاش‌گران سخن گفت. دولت در عین حال، خواستار آن شده است که تجمعات اعتراضی قانونی در فضاهای در بسته انجام شود. وزیر

۱۲. البته روحانی به‌عنوان یک چهره‌ی کهنه‌کار بلندپایه‌ی امنیتی قاعداً نباید فراموش کرده باشد، که هفته‌ی گذشته [تجمع مسالمت‌آمیز](#) در حمایت از جان و آزادی کارگر زندانی رضا شهبانی چگونه و با چه خشونت‌ی سرکوب گردید. بنابراین وقتی روحانی و وزیر کشورش و دیگر اصحاب قدرت از حق مردم برای اعتراض مسالمت‌آمیز و قانونی (پس از ارائه‌ی درخواست از سوی تشکل‌های قانونی) سخن می‌گویند، منع دیرین و موانع «قانونی» و غیرقانونی بی‌شماری که همواره پیش روی تشکل‌یابی مستقل صنفی و سیاسی قرار داشته‌اند، همچون حلقه‌ی مفقوده‌ی بی‌درنگ شرط محال تحقق‌یابی این گزاره‌ی «دیپلماتیک» را به ما یادآور می‌شود. بنابراین، روحانی «حقوق‌دانی» است که آشکارا و آگاهانه به مخاطبان میلیونی‌اش دروغ می‌گوید، و این درجه از اعتمادبه‌نفس (یا ریاکاری)، وجه‌تمایز اساسی او با «سردارانی» است که در مناظرات انتخاباتی‌اش با افتخار بر تفاوت خود با آن‌ها تأکید کرده بود.

ارتباطات و فناوری دولت (جهرمی) هم بلافاصله به تدارک محدودسازی جریان اطلاعات پرداخت و با فیلترینگ تلگرام و اینستاگرام در روز دهم دی‌ماه گامی عملی برای مهار تحرکات رسانه‌ای «اغتشاگران» برداشت. اصحاب دولت هم در هم‌صدایی با سایر صاحبان قدرت ضمن محدودسازی مطالبات معترضان و تحریف خاستگاه‌های خیزش‌ها، می‌کوشند راه‌های مصالحه را تماماً نبندند، و برای مثال از ضرورت گشوده‌تر بودن «صدا و سیما»، تعلیق لایحه‌ی افزایش قیمت بنزین، و مسکن‌هایی در این مقیاس سخن می‌گویند. البته محتمل است که دامنه‌ی این مسکن‌های دولتی یا «بسته‌های تشویقی» بسته به میزان گسترش ابعاد جنبش و در صورت لزوم افزایش بیابد (آن‌چنان که مثلاً حسین درخشان پیشنهاد «رفع حصر» را مطرح ساخته است)؛

• ارکان و چهره‌های اصول‌گرای حاکمیت (و نیز برخی از ائمه‌ی جمعه و رسانه‌های وابسته به سپاه، مثل خبرگزاری فارس) در واکنش‌های محتاطانه‌ی خود ابتدا خواهان به‌رسمیت‌شناختن مشکلات مردم شدند و کوشیدند با نسبت‌دادن این اعتراضات به عمل‌کرد دولت روحانی، تاجای ممکن موقعیت منعطف و بی‌طرفانه‌ی اتخاذ کنند، اما با رشد سریع دامنه‌ی جنبش و رادیکالیزه‌شدن مضامین و اشکال اعتراضات، آن‌ها بلافاصله بر ضرورت مقابله با هنجارشکنی و دفاع پلیسی و امنیتی از مرزها و موجودیت نظام تأکید نمودند. این طیف اینک عمدتاً خطر دسیسه‌های خارجی (مثل سازمان‌های سیا و موساد) را دستاویز موضع‌گیری‌ها و رهنمودهای سیاسی خود قرار می‌دهد. روشن است که برخی از «متحدان» ضدامپریالیست «حاکمیت» (مثل علی‌علیزاده و شرکا) نیز در این میان سنگ تمام می‌گذارند، تا ریشه‌های وابستگی این جنبش و هواداران آن را افشا کنند^{۱۳}. صادق لاریجانی، رئیس قوه‌ی قضائیه از مردم خواست مسیر خود را از «آشوبگران» جدا کنند و از برخورد قاطع با «اغتشاش‌گران» سخن گفت. علی‌شمخانی اعتراضات را ساخته‌و‌پرداخته‌ی عوامل ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی خواند. سخنگوی سپاه اعتراضات اخیر را برنامه‌ریزی دولت آمریکا و رسانه‌های استکباری خواند. او همچنین اظهار داشت که «اوضاع تحت کنترل است و موارد کوچک‌تر از آن بوده که نیاز به ورود سپاه باشد». اما از میان همه‌ی اظهارات پراکنده، واکنش‌های علی‌مطهری و اسحاق جهانگیری جمع‌بندی فشرده و سنخ‌نمایی از دغدغه‌های بنیادین [یا ناخودآگاه سیاسی] همه‌ی صاحبان قدرت را به روشنی بازنمایی می‌کند: اینکه «برادران و رقبای گرمی فراموش نکنید که همه‌ی ما بر یک زورق نشسته‌ایم و به‌رغم هر اختلافی باید به حفظ آن [کلیت نظام] متعهد باشیم» (مطهری / نقل به‌مضمون)، و اینکه «آن‌ها که اعتراضات را به راه انداخته‌اند توان مهار آن را نخواهند داشت» (جهانگیری / نقل به‌مضمون)؛

• «هوشمندترین»ها در طیف اصلاح‌طلبان اعتدالی و فعالین مدنی و رسانه‌ای همسو (یا وابسته به آن‌ها) می‌کوشند مشی بسیار محتاط‌تری در پیش بگیرند و ضمن رصدکردن چگونگی پیشروی جنبش و موازنه‌ی قوای مردم و حاکمیت، از موضع‌گیری قاطع و شتاب‌زده پرهیز کنند: برخی از آن‌ها در اظهارات ملایم خود سعی کرده‌اند با تصدیق نابسامانی‌های کشور با مردم معترض همدلی نشان دهند، و درعین حال نگرانی خود را از سرنوشت جامعه ابراز کنند. آن‌ها اما سهم فعال خود در خلق و تداوم وضعیتی که اینک با آن ابزار همدلی می‌کنند پنهان می‌دارند و به‌تدریج مهیا می‌شوند که در صورت لزوم به‌طور «سیال» با احتمالات آتی جنبش همراه شوند. هم اینک انبوهی از چرخش‌های «مصلحت‌گرایانه» آغاز شده است و قابل پیش‌بینی است که به‌زودی (در صورت تداوم و بسط اعتراضات) بخشی از «اعتدالیون سابق» و مخالفان فعال «رادیکالیسم سیاسی»، به‌تدریج به صداهای خودخوانده‌ی جنبش بدل شوند؛ درست با همان نرمی و سیالیتی که برخی از آنان از موسوی‌پرستان پرشور به روحانی‌پرستان

۱۳. تاریخ‌گویی به‌طرز مضحکی تکرار می‌شود: اگر فعالین سابق جنبش سبز زمانی از سوی حاکمیت به فرمان‌بری از بیگانگان متهم می‌شدند، اینک خود معترضان و مخالفان کنونی نظام را به فرمان‌بری از بیگانگان متهم می‌کنند (رویکرد امثال علیزاده) یا آن‌ها را آلت‌دست بی‌اراده‌ی جریان‌های تندروی داخلی متهم می‌نامند (رویکرد اکثریت طیف اصلاح‌طلبان اعتدالی).

پرشور بدل شدند (از ذکر نمونه‌ها و نام‌ها در می‌گذرم؛ اظهارات تب‌آلود فضای توییتر برای کسی که رویدادهای سال‌های اخیر را دنبال کرده باشد، به‌خوبی گویاست). اما سوبه‌ی دیگر این سیالیت معطوف به شیوه‌ای از موضع‌گیری است که در صورت توفیق نظام مقتدر اسلامی در مهار وضعیت، جایگاه و موقعیت ممتاز کنونی آنان محفوظ بماند. چنین کاری مستلزم رصدکردن دقیق موازنه‌ی مردم و حاکمیت در سیر تحولات مربوط به خیزش‌هاست. حمایت محمود صادقی (گل سرسبد نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس) از سخنان اخیر روحانی، درست در زمانی که حاکمیت عزم خود برای شدت‌بخشدن به سرکوب‌ها را اعلام می‌کند، را باید در همین راستا ارزیابی کرد. به‌طور کلی، در هنگامه‌ی بروز خیزش‌های توده‌ای اصحاب قدرت و وابستگان دور و نزدیک آنان، بنا به موقعیت و امتیازها و سوابق ویژه‌ی خود، جهت‌گیری لرزان و متناقض و رقت‌انگیزی را به نمایش می‌گذارند^{۱۴}، که سمت‌گیری نهایی آن مستقیماً تابع قطعی‌شدن سمت و سوی واقعی تحولات است؛ اینک اما موجی از نصیحت‌گویی‌های «دلسوزانه» (به تاسی از راهبرد یکی به نعل، یکی به میخ) به مردم خشمگین آغاز شده است: اینکه «باید از راه‌های مسالمت‌آمیز و قانونی به دنبال تغییر بود؛ تضعیف دولت به زیان همه‌ی ماست؛ نباید آلت دست جریان‌ات سیاسی غیرمسئول و ماجراجو شویم؛ رشد خشونت‌گرایی به زیان کل جامعه است» و غیره.

• به‌نظر می‌رسد فعالین و نیروهای چپ بیش از همه در شوک و بهت به سر می‌برند. آن‌ها شاید بیش از سایرین غافلگیر شده‌اند، چون از دل فضای سترون آشتی ملی انتظار بروز چنین شورش‌ی را نداشته‌اند. آن‌ها حتی (به‌حق) ناباور و دستپاچه‌اند، چون آمادگی رویارویی با این تحولات عظیم و شتابان را ندارند، چون در این سال‌های دراز به‌هر دلیل در پرورش و گسترش سازمان‌یابی‌های سیاسی وسیع‌تر و در پیوند با جامعه ناکام مانده‌اند. آن‌ها به‌هردلیل نتوانسته‌اند در تمامی این سال‌ها نفوذ اجتماعی و سیاسی و گفتمانی خود را در جامعه گسترش دهند، و حتی به‌رغم خلاءها و ضرورت‌هایی که در غافل‌گیری جنبش اعتراضی ۱۳۸۸ نمایان شدند، در برپایی یک رسانه‌ی فراگیر که صدای چپ دگرگونی‌خواه ایران را بازتاب دهد ناکام مانده‌اند. از این‌رو، آن‌ها علاوه‌بر دلایل تردیدآور بیرونی، دلایل درونی ویژه‌ای دارند که همچنان مردد و مشکوک بمانند. با این حال، اینک وضعیت برای منفعل‌ماندن بسیار دشوارتر از وضعیت سال ۱۳۸۸ است، در آن زمان هم ابعاد اجتماعی و عمق سیاسی جنبش بسیار محدودتر بود، هم هژمونی اصلاح‌طلبان بر آن محسوس بود، و هم مطالبات توده‌های کارگر و فرودست جایی در مطالبات هژمونیک جنبش نداشت. اینک اما این خیزش‌ها تا این لحظه از توهم اصلاح‌طلبی حکومتی (و حتی از مرزهای رسمی نظام سیاسی مستقر) عبور کرده‌اند، فعلاً تحت هژمونی جریان خاصی قرار ندارد، مستقیماً از وضعیت اقتصادی و معیشتی بحران‌زده‌ی فرودستان برخاسته‌اند، و مهم‌تر اینکه چنان ابعاد گسترده‌ای یافته‌اند که خواه‌ناخواه و خوب یا بد یحتمل در شکست یا پیروزی خود سرنوشت آینده‌ی نزدیک کل جامعه را تعیین خواهند کرد. با این حال، نزد برخی از نیروهای چپ آن موانع درونی چنان نیرومندند که آن‌ها این بار دلایل دیگری برای نظاره‌گر بودن (یا حتی تخطئه‌ی ضمنی این خیزش‌ها) یافته‌اند: از نامتشکل بودن طبقاتی آن و فقدان عنصر رهبری که خطر پوپولیسم و گرایش‌های ارتجاعی را افزایش می‌دهد، وابستگی خیزش‌ها به عوامل خارجی و امپریالیست، هدایت آن مطابق طرح و برنامه‌ی سپاه پاسداران برای انحصار نهایی و تام‌وتمام قدرت سیاسی، تا امکان جنگ داخلی و «سوریه‌ای‌شدن» کشور، و نیز تکرار شعارهای ارتجاعی و واپس‌گرایانه (شوونیستی، سکسیستی، سلطنت‌طلبانه، و غیره) در این خیزش‌ها؛

۱۴. برای مثال در فاصله‌ی کوتاه نگارش این متن، برخی فیگورهای رسانه‌ای مانند ابراهیم نبوی و امین بزرگیان چرخش بزرگی در موضع‌گیری اولیه‌ی خود نشان داده‌اند. نمونه‌های این‌چنینی کم نیست و با تداوم جنبش و رشد ابعاد آن، پدیده‌ی «معمول»ی خواهد شد.

• و سرانجام، نحوه‌ی بازتاب این خیزش‌ها در رسانه‌های جهانی و نیز نحوه‌ی واکنش دولت‌ها و چهره‌های شاخص سیاسی قطعاً در خور توجه و بررسی است. به‌عنوان نمونه: دولت آلمان و رسانه‌های مین استریم این کشور بنا به دلایلی قابل فهم آشکارا شیوه‌ی دوپهلوی و محافظه‌کارانه و حتی تحریف‌آمیزی در پیش گرفته‌اند. یکی از روزنامه‌های رسمی آلمان در گزارش روز گذشته‌ی خود ضمن اشاره به کشته‌شدن دو تن از معترضان در جریان اعتراضات، از وجود یک کشته در نیروهای پلیس خبر داد و همچنین به نقل از منابع دولتی ایران از ورود اعضای داعش به ایران برای دستکاری اعتراضات نوشت و همسو با مقامات ایران این گمانه‌زنی را طرح کرد که کشته‌شدگان، نه از سوی نیروهای انتظامی-امنیتی ایران، بلکه از سوی مهاجمان ناشناس هدف قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر، تیتز امروز یکی دیگر از رسانه‌های مین استریم آلمان حمایت دولت روحانی از تظاهرات غیرخوشونت‌آمیز بود. بی.بی.سی. فارسی هم تاکنون رویکردی محافظه‌کارانه اختیار کرده است و در نحوه‌ی پوشش خود از اعتراضات، گرایش به جانب‌داری از دولت و نظم مستقر در ایران را پنهان نمی‌کند. دولت ایالات متحد آمریکا (و به‌ویژه ترامپ) حمایت آشکار خود از جنبش را اعلام کرده است، چیزی که فارغ از سوابق جهت‌گیری و عمل‌کرد دستگاه سیاست خارجی این کشور، دست‌کم به‌واسطه‌ی سوءاستفاده‌های حاکمیت ایران مسلماً نمی‌توان آن را به‌فایده نیک گرفت. درعین‌حال، برخی از رسانه‌های مستقل در آمریکا (مانند نیویورک تایمز) رویکرد دخالت‌گرانه یا رتوریک غیردیپلماتیک ترامپ را مورد نکوهش قرار داده‌اند. در سوی دیگر، کنستانتین کوساچف، رئیس کمیته‌ی بین‌المللی شورای روسیه، هم اظهار داشته است که دست‌های خارجی در اعتراضات ایران نقش دارند. اتحادیه‌ی اروپا با تأخیری مشهود سرانجام از حق مردم برای اعتراض سخن گفت و خواستار به‌رسمیت شناخته‌شدن این حق از جانب حکومت ایران شد.

۵. فرضیه‌ها و سناریوهایی درباره‌ی مسیرهای احتمالی

۵.۱) کودتای نظامی سپاه: عده‌ای بر این نظر اند که تداوم این خیزش‌ها می‌تواند به استهلاک دوسویه‌ی حاکمیت و معترضان بیانجامد و در اثر آن جامعه دچار گسیختگی همه‌جانبه شود. به‌ویژه از آن رو که این خیزش‌ها در بنیان‌های مادی خود خودانگیخته‌اند و سلبی و بی‌شکل هستند، امکان استهلاک یا پویش بی‌هدف و حتی بهره‌برداری‌های ماجراجویانه و فرادستانه از آن‌ها بسی بیشتر از امکان پیروزی آنهاست. این مسیرهای محتمل‌تر می‌توانند شرایط لازم برای کودتای نظامی سپاه پاسداران برای انحصار نهایی قدرت را فراهم سازند. بنابراین، فارغ از اینکه استراتژیست‌های سپاه پاسداران در برانگیختن این خیزش‌ها نقش و دخالتی داشته‌اند یا نه، نتایج این وضعیت می‌تواند رؤیای سیاسی اقتدارطلبانه‌ی آنها را متحقق سازد. این نظر تلویحاً یا آشکارا سپاه‌پاسداران را مهم‌ترین فاعلیت سیاسی رویدادهای ایران تلقی می‌کند و این رهیافت را پیش می‌نهد که با پرهیز از آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی و پشتیبانی معقول از دولت و جریان‌های متمایل به عقلانیت سیاسی، می‌توان زیاده‌خواهی‌های سپاه را به تدریج مهار کرد، یا دست‌کم در برابر میل آشکار آن به پیشروی هرچه بیشتر ایستادگی کرد.

۵.۲) جانشینی رهبر: عده‌ای علناً این دیدگاه را ترویج می‌دهند که از آنجا که رهبر رسمی ایران در گذشته است یا در حال مرگ است، مساله‌ی جانشینی رهبر از چندی پیش به بحران درونی بزرگی در ساختار قدرت ایران بدل شده است. از این منظر، آن‌ها بر آنند که جناحی از حاکمیت، مستظهر به پشتیبانی یا نقش‌آفرینی مستقیم بخش قدرتمندی از سپاه پاسداران، اخیراً درصد آن است که معادلات سیاسی و آرایش قوای موجود را بر هم بزند تا

به‌میانجی ایجاد نوعی «وضعیت اضطراری» بتواند چینش‌های سیاسی و استراتژیک مورد نظر خود را بر ساخت کنونی قدرت و بر جامعه تحمیل نماید. البته در این فرضیه روشن نیست که این ائتلاف دقیقاً از چه نیروهایی تشکیل شده است و تغییرات ساختاری مورد نظری آنچه عمق و گستره‌ای خواهد داشت. حامیان این دیدگاه، برای مثال به بی‌تفاوتی نسبی مقامات سپاه و رسانه‌های همسو با آن نسبت به شروع خیزش‌های اخیر ارجاع می‌دهند، و حتی به این مساله ارجاع می‌دهند که سپاه در سرکوب شورش محرومان اسلام‌شهر (۱۳۷۴) نیز مایل نبود «وجهی مردمی» خود را با سرکوب «شورش گرسنگان» در معرض تخریب قرار دهد و این بار هم از وارد شدن به سرکوب مستقیم خیزش‌های اعتراضی اکراه دارد، به‌ویژه آنکه مایل است خود را بدیل وضعیت آشفته‌ی کنونی معرفی کند. اما این دیدگاه هم اینک با این چالش روبروست که نه‌فقط مقامات سپاه در دو روز اخیر موضع تهاجمی و تهدیدآمیزی نسبت به این خیزش‌ها اتخاذ کرده‌اند، بلکه مشارکت مستقیم سپاه در سرکوب معترضان دست‌کم از دیروز و در برخی از شهرها (از جمله تهران) آغاز شده است. در برابر چنین چالشی، مدافعان این فرضیه، برآنند که ائتلاف سپاه در برآورد اولیه‌ی خود از دامنه‌ی گسترش خیزش‌ها اشتباه کرده است، و اکنون به‌ناچار خود به همکاری برای مهار آن تن داده است.

۵.۳ توطئه‌ی جناحی: عده‌ای از جمله برخی اعضای دولت و اصحاب قدرت نزدیک به دولت و به‌طور کلی طیف اصلاح‌طلبان اعتدالی (و طبعاً همسویان سیاسی آن‌ها در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی مجازی) این روایت را تبلیغ می‌کنند که این خیزش‌های اعتراضی اساساً (دست‌کم به لحاظ جرقه‌ی شکل‌گیری) برآمده از توطئه‌ی جناح مخالف دولت در ساختار قدرت است، یعنی مشخصاً از جانب بخشی از اصول‌گرایان تندرو (که در انتخابات ۱۳۹۶ حول انتخاب رئیسی گردآمدند)، و نیز بخشی از صاحب‌منصبان نظامی و امنیتی در سپاه پاسداران و غیره (دالی که اگرچه مکرراً همچون شب‌چی همه‌ی خطرات و دسیسه‌های داخلی بدان نسبت داده می‌شود، اما هیچ‌گاه مدلول مشخصی نمی‌یابد)^{۱۵}. واکنش اولیه‌ی اسحاق جهانگیری ارجاعی به همین توطئه‌ی جناحی بود. این طیف در تصویرپردازی‌های متعارف خود از ساخت قدرت سیاسی در ایران کنونی همواره شکافی اساسی میان همسویان دولت و جناح مخالف آن (که ظاهراً طیف بسیار گسترده‌ای است و در اغلب بازنمایی‌ها، رهبر نظام و سپاه پاسداران را هم در برمی‌گیرد) ترسیم می‌کند، قطبیتی که به‌میانجی آن ظاهراً هر پویش و بحران و معضلی در وضعیت سیاسی ایران را می‌توان توضیح داد. با این حال، اینکه اینک همه‌ی ارکان نظام عزم خویش را برای سرکوب قاطعانه‌ی این خیزش‌ها جزم کرده‌اند، حاکی از آن است که گویی این دوقطبی (پس از طی یک نقطه‌ی اوج دیگر در ستیزهای درونی مستمر خویش)، بار دیگر به دوره‌ی همسازی موازنه‌ی نسبی و موقتی بازگشته است. در اینجا باز هم از زبان مدافعان این فرضیه می‌توان مدعی شد

۱۵. درست همان‌گونه که اصول‌گرایان تندرو، جنبش اعتراضی پس از انتخابات ۱۳۸۸ را توطئه‌ای حساب‌شده از جانب اصلاح‌طلبان قلمداد کردند. و طرفه آنکه اینک اصلاح‌طلبان اعتدالی همان‌گونه یک‌صدا و قاطعانه از ضرورت سرکوب «اغتشاش‌گران» سخن می‌گویند، که اصول‌گرایان آن زمان از سرکوب معترضین خیابانی. وجه مشترک این هر دو بینش، فقدان باور به فاعلیت سیاسی مردم است، و در این معنا هر دو به یک میزان نخبه‌گرا و به‌واقع اقتدارگرا هستند. از نظر آنان تمامی پهنه‌ی سیاست عرصه‌ی رقابت‌ها و تعارضات درونی میان آنهاست، و هر پدیده‌ی دیگری «اغتشاش» و «خس و خاشاک»ی است، که در صورت مزاحمت باید از شر آن خلاص شد. به بیان دیگر، اگر اعتراضات مردمی در کمتر از دو روز از توهّمات مسلط اصلاح‌طلبی وطنی عبور کرد، نمایندگان شاخص جریان رسمی اصلاح‌طلبی در همین مدت با صراحتی شگفت‌انگیز ماهیت حقیقی مشی سیاسی خویش (یعنی بی‌باوری به مردم فرودست و حتی انکار حقوق بنیادین آنها) را عیان کرده‌اند.

که جناح اصول‌گرایان رقیب اعتدالیون در برآوردهای اولیه‌ی خود از نحوه‌ی واکنش مردم دچار خطای محاسباتی شده است، و لاجرم طرح خود را رها کرده است.

۵.۴) دست‌کاری و هدایت خارجی (امپریالیسم غربی): عده‌ای بر این باورند که این خیزش‌ها به تحریک و پشتیبانی نهادهای امنیتی خارجی (مشخصاً وابسته به دولت آمریکا و اسرائیل) برانگیخته شده‌اند و تداوم آن‌ها نیز وابسته به حمایت‌ها و تحریکات دول امپریالیستی غربی است. این طرح فرضی در امتداد همان هدف معروف «رژیم چنج» (regime change) عمل می‌کند، که اگرچه در دوران ریاست‌جمهوری اوباما متوقف شده بود، با برآمدن پدیده‌ی ترامپ (و جمهوری‌خواهان تندرو) در آمریکا بار دیگر در دستور کار قرار گرفته است. مضمون این طرح دامن‌زدن به نارضایتی‌ها گسترده‌ی مردم در جهت بی‌ثبات‌سازی حاکمیت ایران است و هدف نهایی آن نیز تجزیه‌ی ایران برای تضعیف نهایی آن است. این دیدگاه، انگیزه‌ی احیای امروزی چنین طرحی را به تشدید اختلافات و ستیزهای استراتژیک آمریکا و روسیه در خاورمیانه و همسویی استراتژیک ایران با روسیه (مشخصاً در مساله‌ی سوریه) نسبت می‌دهد، با این توضیح که آمریکا در جستجوی آن است که به هر قیمت ممکن ایران را از مدار نفوذ روسیه (و چین) خارج سازد. روشن است که چنین دیدگاهی هم حامیان پرشوری در داخل کشور دارد و هم حامیان وفاداری در بخشی از طیف متنوع چپ. وجه مشترک اساسی آن‌ها تخاصم آن‌ها با امپریالیسم است («عدالت‌طلبان» حکومتی بنا به سنت بیشتر ترجیح می‌دهند آن را «استکبار» بنامند). با اینکه مفهوم نظری امپریالیسم و حتی دلایل دشمنی با آن تفاوت‌های مهمی نزد این دو دسته دارد، اما هر دو دسته در این خصوص متفق‌القول‌اند که تنها ایالات متحد آمریکا مصداق عینی امپریالیسم است (نه روسیه). بخشی از چپ سوسیالیستی که مبلغ چنین درکی از مواجهه با امپریالیسم است (درکی که در رسانه‌های چپ اروپایی اجمالاً «آنتی‌امپ» خوانده می‌شود^{۱۶}) نظریه‌ی مارکسیستی یا دست‌کم کاربست‌های تحلیلی آن را به «تضاد امپریالیسم و کشورهای پیرامونی» فرو می‌کاهد (ضمن تقلیل مصداق امپریالیسم به آمریکا). در این میان، آن‌هایی که گوشه‌ی چشمی هم به دلالت‌های تحلیلی و سیاسی تضاد کار و سرمایه دارند، قدری محتاط‌ترند و تضاد طبقه‌ی کارگر با حاکمیت سرمایه‌سالار ایران را کمتر فراموش می‌کنند (گو اینکه از میان همین‌ها نیز در عمل همسویی‌هایی با گفتمان «چپ عدالت‌طلب» بر ساخته‌ی حاکمیت انجام شده است). اما طیفی از نیروهای چپ که مشخصاً هویت‌یابی سیاسی خود را با نوع خاصی از گفتمان «امپریالیسم‌ستیزی» انجام می‌دهند، در عمل نشان داده‌اند که گرایش عمیق به ادغام در استراتژی خارجی حاکمیت ایران (گفتمان امنیت، عظمت‌طلبی در خاورمیانه، همسویی استراتژیک با روسیه) دارند و درست از همین زاویه ضمن دفاع جانانه از سیاست‌های پوتین، خواسته یا ناخواسته در مقابل هرگونه تلاشی برای تضعیف حاکمیت ایران قرار می‌گیرند. بر همین اساس، آن‌ها

۱۶. گرایش یک‌سویه به «امپریالیسم‌ستیزی» در گستره‌ی چپ مختص ایران نیست، بلکه همانند بسیاری دیگر از محصولات جانبی تاریخ مارکسیسم، فرآورده‌ای فراملی و عاریتی است، هرچند نیروهای چپ برآمده از کشورهای زخم‌خورده از امپریالیسم دلایل قابل‌فهمی برای گرایش بدین‌سو دارند. این طیف در اروپا و آلمان نیز فعالیت رسانه‌ای نسبتاً وسیعی دارد. در سال‌های اخیر، برخی از حامیان و فعالان این گرایش گاه چنان تند رفتند که داعش را نیروی ضدامپریالیست یا در خدمت مبارزات ضدامپریالیستی خواندند (تصریح می‌کنم: نه تحلیل پدیده‌ی داعش به‌مثابه‌ی پیامدی از تشدید سیاست‌های امپریالیستی در خاورمیانه). بسیاری از آن‌ها به‌رغم اینکه آشنایی بسیار ناچیزی با تاریخ و شرایط عینی ایران داشتند، در «انقلاب رنگی» خواندن اعتراضات ۱۳۸۸ تردیدی نکردند. بر این باورم که تلاش‌های رسانه‌ای و گفتمانی اینان (تحت عنوان چپ مارکسیستی) به‌سهم خود ضربه‌ای جدی بر وجهه‌ی عمومی چپ و مارکسیسم وارد آورده است، یا دست‌کم کاریکاتوری از مفهوم نظری مهم و بنیادین امپریالیسم در عرصه‌ی فعالین سیاسی ترسیم کرده است، که بعضاً مخالفان نظری مارکسیسم (به‌ویژه مدافعان پرشور پسامارکسیسم و پسامدرنیسم) را از تلاش نظری جدی برای نفی مارکسیسم و نامعتبرخواندن آن بی‌نیاز ساخته است.

همچنین عمدتاً گرایش اجباری به سوی صندوق‌های رأی (تحت هر شرایطی) نشان می‌دهند (باید اضافه کنم که هر چپی که در مقاطعی حامی راهکار صندوق رأی در ایران بوده باشد، لزوماً حامل چنین گرایشی نیست). چنین گرایشی برای مثال نزد برخی از اعضای سابق یا انشعابات درونی حزب توده قابل مشاهده است، اما طبعاً محدود به آن‌ها نمی‌ماند. هرچه هست، در سال‌های اخیر این نوع تلقی ویژه از «امپریالیسم‌ستیزی» نزد بخشی از نیروهای چپ، بار دیگر همپوشانی مشهودی با گفتمان «استکبارستیزی» حاکمیت یافته است (یادآور سال‌های آغازین پس از انقلاب)؛ توگویی تاریخ در شکل دیگری تکرار می‌شود. طبعاً نقد و نفی این رویکرد ناشی از صرف این همپوشانی نیست، بلکه ناشی از دلالت‌های و پیامدهای استراتژیک آن است. در همین راستا چنین گرایش‌هایی در مواجهه با خیزش‌های مردمی پیشاپیش مهر دخالت و دستکاری خارجی را بر آن می‌کوبند و هرگونه پشتیبانی دیپلماتیک رسانه‌ها و مقامات غربی از چنین خیزش‌هایی را شواهدی در تایید تحلیل خود می‌انگارند. هم‌اینک نیز این سناریو بار دیگر در حال تکرار است: آنان همسو با مقامات ایران خیزش‌های اعتراضی اخیر را دست‌پرورده‌ی سیاست‌های هدفمند دولت آمریکا و نمونه‌ای امروزی از «انقلاب‌های رنگی» دهه‌ی ۱۹۹۰ قلمداد می‌کنند.^{۱۷}

۵.۵) مهندسی کلان ساختار قدرت در امتداد «نظریه‌ی سیاسی چهارم»^{۱۸}: یک دیدگاه بر آن است که شکنندگی فضای سیاسی و اجتماعی در ایران (بحران‌های متعدد و پردامنه، نارضایتی فزاینده‌ی مردم و افول ترمیم‌ناپذیر مشروعیت سیاسی حاکمان) به مرزهایی رسیده است که حاکمان برای حفظ موقعیت سروری خود در آینده، نیازمند یک جراحی عظیم و راهبردی در ساختار سیاسی کلان کشور هستند. این تغییر عظیم نیازمند رهاکردن بسیاری از پوسته‌های متعارفی است که حاکمیت قدرت خود را تاکنون در پوشش آن‌ها سامان داده است (شامل اصلاح‌طلبی اعتدالی، اصول‌گرایی، و حتی نظام ولایت فقیه و اسلام حکومتی و نظایر آن). بر این اساس، این جراحی عظیم در واقع ناظر بر یک مهندسی سیاسی بسیار متهورانه‌ای است که ضرورتی تاریخی برای ماندگاری تلقی می‌شود: کمابیش نظیر قطع پیوند با هر آنچه میراث و درون‌مایه‌ی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی تلقی می‌شود. فرض بر این است که هسته‌ی اصلی صاحبان قدرت و ثروت می‌توانند آینده‌ی سیاسی و اقتصادی خود را از طریق مدیریت یک «انقلاب انفعالی» تأمین کنند. تغییری در ساختار کلان سیاست که ثبات ملی به ارمغان بیاورد. و نیز تصور بر آن است که چشم‌انداز چنین طرحی تجدید ساختار قدرت بر مبنای الگوی روسیه است. بنابراین، گفته می‌شود این انقلاب انفعالی برخلاف «انقلاب‌های رنگی»، نه معطوف به الگوهای سیاسی غرب و تحت پشتیبانی-هدایت قدرت‌های غربی، بلکه معطوف به الگوی اقتصادی سیاسی حاکم بر همسایه‌ی شمالی (روسیه) و تحت حمایت و هدایت مستقیم آن است. حامیان چنین نگرشی نزدیکی‌های استراتژیک بسیار معنادار ایران و روسیه را شاهد می‌آورند و حتی این ظن را مطرح می‌کنند که سرکوب خیزش‌های ۱۳۸۸ با هدایت روسیه انجام شده بود. طبعاً اینکه چه نیرویی فاعلیت سیاسی پیشبرد چنین تحول فرضی عظیم مهندسی‌شده‌ای را برعهده خواهد داشت پرسش مهمی است. در این خصوص به نهادهای هدایت‌گر نظامی-امنیتی با محوریت سران سپاه پاسداران اشاره می‌شود و در پاسخ به پرسش بزرگ‌تری ناظر بر چگونگی گسست

۱۷. کنستانتین کوساچف «عامل خارجی در اعتراضات ایران وجود دارد». مجله‌ی هفته.

مهدی گرایلو: «علیه خیابان»، مجله‌ی هفته، ۱۲ دی‌ماه ۱۳۹۶.

این نیروها از بند ناف حیاتی خویش، یعنی ریشه‌های تاریخی جمهوری اسلامی، به این مثال تاریخی ارجاع می‌دهند که بخشی از سران ساواک و ارتش هم در مقطع انقلاب ۵۷ دقیقاً به‌چنین کاری دست زدند. این سناریو همچنین بر این بنیان قابل تعدیل است که هسته‌ی اصلی حاکمیت در موقعیتی است که برای تضمین بقای میان‌مدت خویش ناچار است به یک قمار تمام‌عیار سیاسی (برپایه‌ی این طرح مهندسی سیاسی کلان‌مقیاس) تن بدهد. اما فهم برخی پیش‌زمینه‌های این فرضیه و خاستگاه‌ها و توجیحات ایدئولوژیک آن، نیازمند آشنایی با رویکرد کلان و نسبتاً نوظهوری است که «نظریه‌ی سیاسی چهارم» خوانده می‌شود. برای دور نشدن از بحث اصلی، در «پیوست ۲» فشرده‌ای در این‌باره ذکر می‌شود، و هم‌انجا دلایل محوریت‌یافتن گرایش سیاسی به روسیه در این تحول فرضی به‌اختصار شرح داده می‌شود. اگرچه مؤلف به جمع‌بندی برآمده از این تحلیل در پیوند با اعتراضات سراسری کنونی باور ندارد، اما آگاهی به این پیش‌زمینه («پیوست ۲») می‌تواند درک بهتری از برخی فرازوفرودها و جهت‌گیری‌های کلان سپهر سیاست رسمی در ایران به ما می‌دهد.

۵.۶) مسیر خودانگیخته و نامتعیین: فارغ از آنکه اعتراضات کنونی با چه میزانی از تحریکات بیرونی آغاز شده‌اند و نیت‌مندی عوامل بیرونی برانگیختن تظاهرات اولیه چه بوده است، مسأله‌ی اساسی (به باور من) وجود عینی آن بستر مادی است که این اعتراضات را به‌سرعت وسعت و عمق بخشید و تداوم آن را در چنین سطحی ممکن ساخت. از این رو، نیت‌مندی عاملان بیرونی فرضی و حتی امکانات اثرگذاری آن‌ها بر مسیر آتی خیزش‌ها (که اینک به اعتراضات سراسری بدل شده‌اند)، باید در برابر انگیزه‌مندی و خواسته‌های توده‌های معترض و به‌جان‌آمده قرار گیرد. حتی اگر فرضیه‌های مبتنی بر نیت‌مندی و تحریک (و هدایت) بیرونی را تاحدی بپذیریم، اینکه به‌طور پیشینی نتیجه‌ی این رویارویی فرضی را به نفع عاملان «فرداست» قلمداد کنیم، برخوردی تماماً ناموجه است، چرا که چنین نگاهی لاجرم منکر اهمیت بنیادی آن بستر مادی و نیز توان اثرگذاری عظیمی است که در رشد فاعلیت سیاسی مردم فرودست نهفته است. به‌عکس اگر اساساً ضرورتی برای این داوری وجود داشته باشد، باید گفت وقتی اعتراضات مردمی به جنبش توده‌ای فرامی‌روید، وزنه‌ی نیروی تحول‌خواهی مردم ستم‌دیده به‌مراتب سنگین‌تر از اراده‌ی فرادستانه‌ی قدرت‌مداران است. و این درست همان دلیل بنیادی است که توضیح می‌دهد چرا نظام‌های سیاسی در تمامی جوامع همواره از قدرت‌گیری واقعی مردم هراسانند و به اشکال و درجات مختلف، بر مهار و سرکوب نظام‌مند فرودستان و نفی سوژه‌گی سیاسی آنان استوارند (از جمله در قالب «نمایندگی» فرادستانه‌ی مردم). بی‌گمان سازمان‌یافته بودن اعتراضات، ناروشنی بدیل‌های ایجابی برای وضعیتی که به‌درستی نفی می‌شود، فقدان حضور و اثرگذاری سازمان‌های سیاسی مترقی، وجود برخی گرایش‌های ایدئولوژیک واپس‌گرا در توده‌ها (به‌واسطه‌ی ۳۸ سال خفقان سیاسی)، و برخی نارسایی‌های دیگر، مانع از آن می‌شوند که بتوان پیشاپیش از موفقیت این اعتراضات در تأمین نیازها و خواسته‌های بنیادی معترضان یا دگرگونی وضع موجود سخن گفت. اما در عین حال، چنین جنبش فراگیری بی‌گمان عرصه‌ای پویا برای پرورش بالقوه‌گی‌های درونی جامعه فراهم می‌آورد. این همان عرصه‌ی «امر منفی» است، یعنی امری که پیشاپیش در سطح داده‌ها و پدیده‌های مشهود حضور ندارد، اما در بطن واقعیت ریشه دارد و در تکاپوی یافتن راهی برای متحقق‌ساختن خویش است. باور به نیروی دگرگون‌ساز توده‌ها و یا باور به نیروی شگرف انقلاب، پیش از هر چیز باور به «امر منفی» است. از این رو، این جنبش اعتراضی در برابر همه‌ی موانع بیرونی و نارسایی‌های درونی‌اش،

حامل گستره‌ای از بالقوه‌گی‌های مادی رهایی‌بخش است، که لحاظ‌نکردن آن‌ها در ارزیابی از مسیر و سرنوشت جنبش، عین «واقع‌گریزی» است (و شگفت‌آنکه پشتوانه‌ی فکری این واقع‌گریزی، سلطه‌ی انگاره‌های پوزیتیویستی است).

۶. چشم‌اندازها و امکانات دخالت‌گری

۶.۱) دخالت‌گری یا موضع‌گیری؟

پیش از هر بحثی درباره‌ی چشم‌اندازهای دخالت‌گری در اعتراضات فراگیر کنونی باید بر یک مانع درونی غلبه کنیم: به‌باور من این تصور که دخالت‌گری مشروط به موضع‌گیری است، یا موضع‌گیری گام نخست برای مواجهه با یک جنبش اعتراضی است، شالوده‌ی محکمی ندارد. در مورد یک رویداد مشخص سیاسی شاید بتوان چنین گفت، رویدادی که آغاز و پایان و مضمون روشنی دارد، و گاه نفس موضع‌گیری درخصوص آن بیانگر حد بالایی از دخالت‌گری است و کنشی فعال محسوب می‌شود. اما دشوار بتوان همین گزاره را درباره‌ی یک جنبش اعتراضی فراگیر هم به کار بست. چون چنین جنبشی حتی اگر آغازگاه‌های روشنی داشته باشد، مضمون و پایان روشنی ندارد، بلکه بیش از هر چیز، یک فرآیند «شدن» است، کشاکشی است دایمی هم در سطح نیروهای متناقض درونی‌اش، و هم در سطح رویارویی با موانع (و امکانات) بیرونی‌اش. در این صورت، چگونه می‌توان در خصوص پدیده‌ای چنین سیال و تعیین‌ناپذیر به روشنی «موضع‌گیری» کرد؟ مشکل اینجاست که اگر دخالت‌گیری مشروط به موضع‌گیری پیشینی باشد، شناخت ناتمام از این پدیده‌ی اجتماعی سیال (و کلان)، که در مضمون و جهت یک «موضع‌گیری» سیاسی نسبت به آن بازتاب می‌یابد، قیده‌ی ناموجهی بر نوع دخالت‌گیری تحمیل می‌کند، و حتی ممکن است تا مرز منع نفس دخالت‌گری (در صورت موضع‌گیری منفی نسبت به آن) پیش برود. در مقابل، دخالت‌گری فعال در یک جنبش اعتراضی فراگیر (حتی در حد همراهی انتقادی)، پیش از هر چیز از تعهد به کنش‌مندی نسبت به این واقعیت کلان، و یا از تعهد به سوزه‌گی سیاسی فردی و جمعی در تحولات جامعه برمی‌خیزد. چرا که مشخصاً اعتراضات فراگیری که اینک با آن روبرو هستیم، چنان دامنه و ژرفایی یافته است که بی‌گمان مسیر سیاسی آینده‌ی (میان‌مدت) جامعه در چارچوبی شکل خواهد گرفت که از شکست یا پیروزی نسبی این جنبش رقم خواهد خورد. بر این اساس، اگر طرد و انکار پیشینی یا بزرگ‌نمایی پیشینی سمت‌وسوی مترقی این جنبش اعتراضی رویه‌ی قابل توجیهی نیست، شاید بتوان موضعی حداقلی مبنی بر ضرورت دخالت‌گری فعال و انتقادی بر اساس باورها و آرمان‌های سیاسی و انسانی‌مان اتخاذ کرد، و مواجهه‌ی سیاسی خود را از چنین عزیمت‌گاهی شکل داد و موضع خود نسبت به آن را در روند پویای جنبش و در تعامل با آن متعین ساخت؛ یعنی از درون جنبش و به‌عنوان عنصری فعال از ناهمگونی‌های سیال درونی آن، و نه از بیرون (همچون «آبرشناسنده»‌ای در مواجهه با پدیده‌ای همگون و یکه و ایستا).

پس موضع‌گیری نباید بر اساس تلباشی در جهت شناسایی پیشینی مسیر اعتراضات انجام گیرد، بلکه می‌باید معطوف به تاثیرگذاری در شکل‌گیری مسیری مترقی برای کلیت جنبش (بر مبنای تحلیل دایمی گرایش‌های درونی آن) شکل گیرد و تصحیح گردد.

۶.۲ چشم‌اندازهای دخالت‌گری

تردیدی در این واقعیت نیست که جنبش‌ها پس از گسترش اولیه خود دستخوش تلاش‌های هدایت‌گرانه یا هژمونی‌طلبانه می‌شوند (پیکارهای هژمونیک درونی بخشی از سرشت مادی هر جنبش توده‌ای است)؛ و حتی کاملاً محتمل است (و شواهد تاریخی در این باره اندک نیست) که جرقه‌ی آغازین ظهور برخی جنبش‌های توده‌ای خود برآمده از طرح‌های هدف‌مند قدرتمندان به‌منظور مهندسی فرادستانه‌ی تحولات کلان اجتماعی-سیاسی باشد؛ در عصر فراگیر شدن ارتباطات و رسانه‌های دیجیتال، به‌موازات سیاست‌زدایی نظام‌مند از عرصه‌ی عمومی، امکان موفقیت در برانگیختن اعتراضات توده‌ای و حتی قابلیت نسبی برای هدایت و مهار روند و سمت‌وسوی اعتراضات قابل انکار نیست (جنبش سبز، و تا حدی جنبش التحریر مصر). اما از سوی دیگر، فراگیر شدن جنبش‌ها و همدلی یا همراهی معترضان با آموزه‌ها و شعارهای هدایت‌گرانه، خود نیازمند وجود بسترهای مادی معینی است که آن تلاش‌های هدایت‌گرانه را با نیازها و مطالبات ملموس زیستی توده‌ها پیوند می‌زند، و روشن است که اگر جنبشی (بنا بر آن بستر عینی و مادی) توده‌گیر شود، هیچ نیرویی نمی‌تواند پیشاپیش مهار تام و تمام آن را به‌دست بگیرد و مسیر آینده‌ی آن را به‌طور پیشینی تعیین یا تضمین کند، بلکه چگونگی پویا شدن توازن قوا توامان در دو سطح درونی و بیرونی جنبش، تعیین‌کننده‌ی سرنوشت آن است (از این نظر برای مثال نمی‌توان مدعی شد که جنبش التحریر از همان آغاز محکوم به شکست بود).

همچنین باید اذعان کرد هیچ جنبشی یک‌دست نیست و به‌گونه‌ای همگن و خطی پیش نمی‌رود؛ هیچ جنبشی شروعی ناب و آرمانی ندارد؛ و اینکه جنبش‌های توده‌ای در بطن خود حامل انگیزه‌ها و صداها و گرایش‌هایی متفاوت و متعارض‌اند و بیشتر از وحدتی نسبی که در سطح بیرونی به‌واسطه‌ی نفی یک نظام سیاسی بازتاب می‌دهند، حاوی تضامندی‌های درونی (به‌ویژه در ساحت امر ایجابی و شیوه‌های تحقق آن) هستند. در عین حال، هر جنبشی در نهایت مولفه‌های عامی دارد که برآیند مشترک پراکندگی‌های آن است، برآیندی که خود تابع موازنه‌ی قوای درونی جنبش دگرگون می‌شود و ماهیت پویایی دارد. بر این اساس، پرسش اساسی این است که در مواجهه با این وضعیت سیال و نامتعیین و پرمخاطره «چه باید کرد؟».

حتی اگر این جنبش در نهایت در دستیابی به اهداف کلان ضمنی خویش (تلویحا برقراری چارچوبی سیاسی بر پایه‌ی آزادی و عدالت اجتماعی) شکست بخورد، بی‌گمان تا آن مرحله مرزهای بسیاری را جابجا می‌کند، مرزهایی که بسیاری از آن‌ها به سادگی «ترمیم‌پذیر» نیستند. این مرزها هم در ساحت ذهنیت‌ها و قابلیت‌های درونی مردم (اجمالاً، رشد سوژگی سیاسی)، و هم در ساحت بنیان‌های ایدئولوژیک و سیاسی حاکمیت (مثلاً جمع‌پذیری دین حکومتی با دموکراسی یا امکان پی‌گیری پروژه‌های اصلاحی از بالا) جابجا شده‌اند. به‌بیان دیگر، در شرایطی که مردم فرودست تغییر می‌یابند، و در پی آن حاکمان نمی‌توانند به‌سهولت بر مبانی سابق حکم برانند، حتی شکست فرضی و «نهایی» این اعتراضات نیز شکستی مطلق نخواهد بود، چون تا آن زمان مرزهای نظم مستقر و موازنه‌ی قوا تغییر یافته است. مسلماً باید نگران آن چیزی بود که جنگ مردم علیه مردم (یا تلویحا «سوریه‌ای شدن» ایران) خوانده می‌شود، همچنین باید به‌شدت نگران تسلط گرایش‌های ارتجاعی بر توده‌های معترض بود، اما این نگرانی تنها زمانی ترجمان سیاسی

موجهی می‌یابد که از درون جنبش علیه ایجاد چنین روندهایی پیکار کنیم. کمترین نتیجه‌ی پیکار جمعی مستمر و هوشیارانه و متعهدانه‌ی ما، پیش‌راندن آن مرزها برای هرچه بازگشت‌ناپذیرتر کردن تغییرات است.

با عزیمت از چنین نگرشی، به‌باور من فعالین چپ یا به‌طور کلی تحول‌خواهانی که به درهم‌تنیدگی آزادی و برابری (دموکراسی و عدالت اجتماعی) باور دارند، می‌توانند به‌طور پویا و خلاق در جهت اثرگذاری بر درون‌مایه‌های جنبش و هرآنچه فرآیند «شدن» آن را غنی‌تر و مترقی‌تر می‌سازد بکوشند. این امر بخشا به‌معنای تلاش برای اثرگذاری بر وجه ایجابی اعتراضات از دل وجه سلبی آن است، یعنی تصریح مطالبات تلویحی معترضان در قالب‌هایی سنجیده و بی‌تناقض. چنین وظیفه‌ای از یک‌سو نیازمند خرد جمعی برای مفصل‌بندی مطالبات بنیانی گسترده‌ی وسیع و ناهمگون ستمدیدگان است، که سپس می‌باید به مباحثی پراتیک مشارکتی، در درون جنبش پرورش و تکثیر گردد (مثلاً از طریق تدوین و نشر شعارهای مترقی یا بیان روشن مطالبات مترقی)؛ از سوی دیگر، اثرگذاری بر وجه ایجابی اعتراضات نیازمند سطوح و حوزه‌های مختلفی از پراتیک جمعی است و در این‌معنا مستلزم دامن زدن به اشکال مختلف سازمان‌یابی و فعالیت‌های سازمان‌یافته است. بدین‌ترتیب، می‌توان علیه هژمونی‌یابی گرایش‌های ارتجاعی در درون جنبش پیکار کرد (و از جمله مشخصاً بدیل‌های رسانه‌ای برای تعامل با اعتراضات خلق کرد).

در عین‌حال، هر فرآیند دگرگونی‌خواهی توده‌ای تنها به‌میانجی استمرار می‌تواند روی پاهای خود بایستد، تا مسیر خود را بیابد و نیروهای هدایت‌گر خویش را از درون خویش پرورش دهد. در این معنا، جنبش اعتراضی کنونی پیش از هرچیز می‌باید از موجودیت مادی خویش در خیابان‌ها و سپهرهای اجتماعی دفاع کند، بی‌آنکه دچار استهلاک فیزیکی و ذهنی گردد. خود این ضرورت، باتوجه به دستگاه سرکوب عظیم حاکمیت و حجم عظیم گفتارهای ایدئولوژیک همسو با وضع موجود، ایجاب می‌کند که تهییج سیاسی مستمر و گسترده، به‌موازات پرورش و نشر ایده‌ها و راهکارهای خلاقانه انجام گیرد، چون ترک خیابان به‌معنای شکست اعتراضات خواهد بود (التحریر را به یاد بیاوریم). به‌همین‌سان، کوتاه‌کردن عمر اعتراضات (مثلاً از طریق مذاکرات و توافقات فرادستانه) روند رشد درونی و بلوغ‌یابی آن را منقطع می‌سازد. بر این اساس، باید بتوان مواجهه‌ی خیابانی را با اشکال متنوع مقاومت، اعتصاب و نافرمانی‌های مدنی ترکیب کرد. تأمین چنین ضرورت‌هایی را نمی‌توان به‌سهولت به رشد خودانگیختگی‌های عاملان فرضی درون جنبش واگذار کرد، بلکه اگر خود را در درون جنبش ببینیم، کار جمعی مستمر و هدفمند و سازمان‌یافته‌ی ما تحقق بخشی از همان خودانگیختگی‌هاست. سوبه‌ی رهایی‌بخش مبارزات توده‌ای، وابسته به پرورش سوژه‌گی جمعی رهایی‌بخش است.

خیزش اعتراضی جاری، توأمان عرصه‌ی بیم و امکان است؛ در خلق و متحقق‌سازی امکان‌ها بکوشیم.

۱۲ دی‌ماه ۱۳۹۶

* * *

پیوست ۱: دشواری‌های تحلیل تحولات کنونی

اساساً تحت نظام سرکوبی که از همان سرآغاز پیدایش خویش برخی از مهم‌ترین مولفه‌های توتالیتراریسم را پرورش و بسط داده است و از جمله نهاد آکادمی را به‌همان اندازه‌ی نهاد آموزش (در کنار ساحت‌های رسانه‌ای و روشنفکری) تحت فشار فرآیندهای استحاله‌آور قرار داده است، دشوار بتوان پژوهش‌های تجربی مستقل و نظام‌مندی را در حوزه‌ی تحولات اجتماعی سامان داد که خود مبنایی برای مطالعات و تحلیل‌های انضمامی-تاریخی بعدی فراهم آورند (دست‌کم به‌واسطه‌ی گسست‌های تحمیلی‌ای که شکل‌گیری و تداوم سنت‌های پژوهشی-انتقادی در حوزه‌ی فهم روندهای متاخر یا جاری را مختل می‌سازند). بی‌گمان شتاب رویدادها و تحولات سیاسی و اجتماعی در جامعه‌ی ایران پیامدهای منفی کمبود فوق را تشدید می‌کند. افزون‌بر این، شدت و گستردگی فرآیند سرکوب و پاک‌سازی (سیاسی و اجتماعی) سازمان‌های اپوزیسیون (شامل کشتار و حذف فیزیکی نیروهای همسو) به‌گونه‌ای بوده است که بازماندگان این نیروها در شرایط تبعید و پراکندگی و اضمحلال سازمانی، کمتر امکان یافته‌اند به‌منظور جبران حداقلی خلاء مورد اشاره، مطالعات و پژوهش‌های بدیلی را که ناظر بر تحلیل انضمامی تحولات جامعه‌ی ایران باشد سامان دهند. از این رو، عمده‌ی منابع موجود، همان منابعی هستند که نهادهای رسمی یا جریان‌ات مین استریم در دسترس می‌گذارند: از گزارش‌های وزارت‌خانه‌ها و پژوهش‌کده‌ها و رسانه‌های دولتی ایران، تا گزارش‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و یا برخی نهادها و رسانه‌های وابسته به دولت‌های قدرت‌های معظم غربی. از این نظر، تحلیل تحولات تاریخی چنین جوامعی بیش از حد متعارف آمیخته به خطاها و نارسایی‌ها و یک‌سونگری‌ها هستند. از سوی دیگر، تحلیل روندهای زنده‌ی تاریخی (نظیر جنبش‌های جاری توده‌ای) فی‌نفسه امری دشوار و پرخاست، دست‌کم بدین خاطر که (به بیان هگل) هنوز موعد شامگاه برای بال‌گشودن جغد مینروا فرا نرسیده است. در نتیجه، خطاهایی که از محدودیت منابع و داده‌های موفق ناشی می‌شوند، با خطای سیستمیک دیگری مضاعف می‌شوند، که ابعاد آن متناسب با میزان نزدیکی موضوع مورد بررسی به زمان حال است.

پیوست ۲: درباره‌ی «نظریه‌ی سیاسی چهارم»

چیزی که در فضای سیاسی و رسانه‌ای مستقل ایران کمتر در مورد آن سخن گفته می‌شود آن است که ماهیت نزدیکی‌های هرچه‌بیشتر حاکمیت ایران به روسیه در ساحت روابط استراتژیک تاچه حد متأثر از نیازمندی‌های و رویه‌های پراگماتیستی بوده است، و تاچه حد با نزدیکی‌های ایدئولوژیک همراه بوده است. اینکه آیا غرب‌ستیزی و استکبارستیزی دیرین حاکمیت ایران طی حیات سی‌و‌اندی ساله‌اش، در همپوشانی با تضادهای امپریالیستی دیرین میان روسیه و آمریکا، با خلق مازادهایی در حوزه‌ی نزدیکی‌های ایدئولوژیک این دو کشور (ایران و روسیه) همراه بوده است؟ تصور رایج عمومی نزد بسیاری از افراد تحول‌طلب و نیروهای اپوزیسیون چپ آن است که جمهوری اسلامی به‌لحاظ ایدئولوژیک نظام خودبسندگی‌ای است که با برجسته‌سازی قرائت خاصی از اسلام شیعی و استفاده‌ی ایدئولوژیک از آن بیشتر می‌کوشد تا در منطقه و کشورهای دیگر نفوذ کند (در خصوص چنین تلاش‌های نظام‌مندی تردیدی نباید روا داست، نه فقط بنا به مداخلات نظامی و شبه‌نظامی ایران در کشورهای منطقه و یا حمایت مالی و نظامی از سازمان‌های اسلام‌گرای مشخص، بلکه به‌واسطه‌ی مدرسه‌های دینی بزرگ و متعددی که ایران از دیرباز در سطح بین‌المللی - از آفریقا تا قلب اروپا- برای پرورش روحانیون شیعی برپا کرده است)؛ بنابراین تصور عام بر این (بوده) است

که حاکمیت ایران به لحاظ نفوذپذیری ایدئولوژیک بسته عمل می‌کند (به‌استثنای پذیرش و هضم سریع منطق بازار جهانی و کاربست سریع آموزه‌های نولیبرالی در حوزه اقتصاد). اما واقعیت آن است که تقابل استراتژیک روسیه‌ی پسا شوروی (به‌ویژه پس از برآمدن پوتین) با قدرت‌های غربی در حین پویای بیرونی سیاسی و ژئوپولیتیکی بیست و اندی‌ساله‌اش، به تدریج مجهز به یک ایدئولوژی ملی شده است. این ایدئولوژی البته «ساخت روسیه» نیست، بلکه بنیان‌های نظری و فلسفی آن به رشد تدریجی یک خطر فکری-فلسفی در فرانسه (از دهه‌ی ۱۹۶۰ بدین‌سو) بازمی‌گردد^{۱۹}، که به‌موجب آن سپهر سیاست و زیست جمعی در جهان اروپایی می‌باید از تأثیرات سه مدار فکری-نظری بی‌حاصل و بحران‌زده‌ی لیبرالیسم، فاشیسم و مارکسیسم خارج گردد. در اینجا نیاز به خط چهارمی از بینش راهبردی و کلان‌نگر است که ضمن ارائه‌ی سنتزی از فواید این سه نظام فکری یاد شده، از محدودیت‌ها و پیامدهای منفی آن‌ها درگذرد. در این خط چهارم برای مثال در مقابل همسان‌سازی‌های سرمایه‌دارانه بر تفاوت‌ها و هویت‌های محلی تأکید می‌شود، و به‌همین ترتیب در مقابل جهان‌روایی سرمایه‌داری (جهانی‌سازی) بر ملی‌گرایی تأکید می‌شود، و یا در برابر تناقض‌ها و فرمالیته‌ی بی‌ثمر دموکراسی لیبرال و پلورالیسم سیاسی ادعایی آن، بر نوعی الگوی متمرکز قدرت سیاسی (با وجوه هیرارشیک و حتی کاریزماتیک، دست‌کم برای تأمین وحدت معنوی واحد سیاسی) تأکید می‌شود؛ و مواردی از این دست. چنین رهیافتی از آن رو در سطح نظری عمدتاً علیه سرمایه‌داری متمرکز می‌شود که در حال حاضر نظم سرمایه‌دارانه‌ی جهان مدافع و بازتولیدکننده‌ی همه‌ی آن وجوهی است که (مطابق این رهیافت) باید از آن‌ها عبور کرد. اما تقابل سیاسی آن با سرمایه‌داری عمدتاً در موضع‌گیری آشتی‌ناپذیر آن علیه مهم‌ترین مصداق امروزی قدرت سرمایه‌دارانه یعنی ایالات متحد آمریکا (و متحدانش) تجلی می‌یابد. با این اوصاف نباید دور از ذهن باشد که چنین ایدئولوژی‌ای که هم ضرورت تمرکز سیاسی و اقتصادی در سطح ملی و هم ضرورت رویارویی با آمریکا و هم‌پیمانانش رو به خوبی توجیه و تأمین می‌کند، قاعدتاً بسته‌ی ایدئولوژیکی بسیار مطلوبی برای روسیه‌ی پوتین خواهد بود. و این به‌واقع همان چیزی است که از سال‌ها پیش در روسیه‌ی پوتین جریان داشته است. پوتین سال‌هاست که گسترش روایتی روسی (و طبعاً بومی‌سازی‌شده) از «نظریه‌ی سیاسی چهارم»، که مشخصاً با آموزه‌های فیلسوفی به نام الکساندر دوگین شناسایی می‌شود، را سرمشق برنامه‌های ایدئولوژیک حزب سیاسی خود قرار داده است، و طبعاً در جهت بسط پذیرش همگانی آن در روسیه تلاش وافر انجام داده است (دست‌کم انتخاب قاطع و همیشگی پوتین از جانب اکثریت مردم روسیه بخشا نشانگر موفقیت وی در عمومی‌سازی نسبی این ایدئولوژی بوده است). در این روایت روسی نه‌فقط آموزه‌های ضدامپریالیستی جایگاه برجسته‌ای دارند، بلکه بر لزوم گسترش این ایدئولوژی در کشورهای دوست روسیه (برای مهار زیاده‌طلبی‌ها و انحرافات جهان غرب) تأکید می‌شود^{۲۰}. بدین ترتیب، نیازمندی‌های عینی و راهبردی حاکمان ایران و روسیه، همپوشانی ایدئولوژیک قابل توجهی (با محوریت «امپریالیسم‌ستیزی») می‌یابد، تا نه‌فقط همکاری‌های استراتژیک آن‌ها را تسهیل و تحکیم کند، بلکه ابعاد و معانی ویژه‌ای به آن بدهد.

۱۹. رجوع کنید به مانیفست مشهور «رنسانس اروپایی»:

Alain De Benosit & Charles Champetier (1999): *Manifesto for a European Renaissance*.

۲۰. یکی از رسانه‌های بین‌المللی برای طرح روایت روسی «نظریه‌ی سیاسی چهارم» که بی‌تردید در کنار ۳۵ زبان و ملیت تحت پوشش خود، صفحه‌ی فعالی هم به زبان فارسی دارد، **تلویزیون evrazia** است:

<http://www.evrazia.tv/fa>

اما این مساله چه ارتباطی با خیزش‌های اعتراضی اخیر دارد؟ آگاهی بر پیش‌زمینه‌ی فوق (به‌فرض صحت تحلیلی آن) می‌تواند نوع رابطه‌ی استراتژیک و راهبردی میان ایران و روسیه را به موضوعی محوری برای فهم تحولات کلان سیاسی و تاریخی در ایران دو دهه‌ی اخیر بدل کند. برای مثال اینکه چه جناحی از حاکمیت و تا چه میزان به روسیه نزدیک است. و اینکه الگوی سیاسی-اقتصادی ایران چه تاثیراتی از الگوی «موفق» روسیه پذیرفته است و چه مشابهت‌هایی با آن دارد. اگر بنا بر مشاهدات و روایت‌های موجود نظام مستقر در روسیه را یک سرمایه‌داری الیگارشیک در بستر یک نظام سیاسی نسبتاً بسته در نظر بگیریم که در آن تمرکز توأمان قدرت اقتصادی و سیاسی به‌طور توأمان در دستان یک الیگارشی متمرکز است، در این صورت، برای مثال شاید راهی که سپاه پاسداران به‌ویژه طی دو دهه‌ی اخیر در ساحت‌های اقتصادی و سیاسی پیموده است، یا در معنای وسیع‌تر، چشم‌اندازی که حاکمیت در سر می‌پراند، معنای روشن‌تری می‌یابد. این مساله همچنین می‌تواند بر نحوه‌ی تعامل حاکمیت ایران با قدرت‌های غربی بر سر مساله‌ی هسته‌ای، و یا مداخله‌گری‌های آن در سوریه و یمن و عراق و لبنان و نظایر آن، و حتی بن‌مایه‌ی وحدت نظام سیاسی حاکم به‌رغم رقابت‌ها و ستیزه‌های درونی قطب‌های برسازنده‌ی آن اندکی روشنی بیاندازد.

* * *